

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان

شناخت قوای نفسانی - اخلاق

چکیده

در سلسله مقالات اخیر با هدف آشنائی با جنگ شناختی دشمن و یا به عبارتی تاثیر گذاری دشمن در تصمیم گیری افراد که امروزه از جدیدترین حربه های جنگ شناختی به شمار میرود ، ابتدا با فرایند تصمیم گیری انسان آشنا شدیم

عوامل تاثیر گذار بر تصمیم گیری را آموختیم

نقش عقل را در تشخیص و اعمال معیارها و ملاکهای نظام ارزشی مکتب را یادآور شدیم

عوامل مقدماتی و زمینه ای شکل دهی رفتار در حیطه عقل نظری یا اندیشه را ذکر نمودیم

عوامل شکل دهی رفتار در حیطه عقل عملی و انگیزش را مورد توجه قرار دادیم

و اکنون در این مقاله از عامل اساسی دیگر در شکل دهی رفتار تحت عنوان اخلاق سخن میگوئیم

مرحله تعقل در واقع تشخیص حق و باطل درست و غلط خیر و شر صواب و عقاب و ... است

و اخلاق با تکیه بر مفهوم پویائی و حرکت انسان به سمت ابدی تعریف میشود یعنی هر عمل که انسان را به

هدف انسان (لقاءالله) نزدیکتر نماید ارزشمند است یا اخلاقی است و یا دارای ارزش مثبت است .

واژه های کلیدی :

اخلاق، ارزش، ایمان، فطرت، جهاد

تعریف اخلاق :

کارهایی که ما به آنها می‌گوییم کار اخلاقی، فرقی با کار عادی این است که قابل ستایش، آفرین و تحسین‌اند. به عبارت دیگر بشر برای اینگونه کارها ارزش قائل است. تفاوت کار اخلاقی با کار طبیعی در این است که کار اخلاقی در وجدان هر بشری دارای ارزش است؛ یعنی یک کار ارزشمند و گران‌بها است و بشر برای خود این کار، قیمت قائل است، آن قیمتی هم که برایش قائل است، نه از نوع قیمت و ارزشی است که برای کار یک کارگر قائل است که ارزش مادی به اصطلاح ایجاد می‌کند و استحقاق مبلغی پول یا کالا در مقابل کار خودش پیدا می‌کند، بلکه یک نوع ارزش ما فوق این ارزش‌هاست که با پول و کالای مادی قابل تقویم نیست. آن سربازی که جان خودش را فدای دیگران می‌کند، کارش کار باارزشی است، ولی ارزش آن از نوع ارزش‌های مادی نیست (مطهری، جهانبینی اسلامی، ۱۳۸۴).

معیار اصلی ارزش بر اساس نظریه اخلاقی اسلام را می‌توان اینگونه بیان کرد:

موضوع و محمول قضیه اخلاقی افعال اختیاری انسان است ولی نه به‌طور کلی، بلکه از آن جهت که تحت یکی از عناوین انتزاعی خاص واقع می‌شود مثل عدالت‌ورزی. ارزش اخلاقی فعل اختیاری انسان تابع تأثیری است که این فعل در رسیدن انسان به کمال حقیقی انسان دارد. هر کاری به اندازه‌ای که در آن کمال مؤثر است ارزنده خواهد بود؛ اگر تأثیر منفی دارد ارزش منفی خواهد داشت و اگر تأثیر مثبت داشته باشد ارزش مثبت خواهد داشت و اگر نه‌ای و اثباتاً تأثیری در آن نداشته باشد، ارزش صفر یا ارزش خنثی خواهد داشت. یک نظریه اخلاقی معقول باید واجد شرایط زیر باشد: (مصباح یزدی، مکاتب اخلاقی، ۱۳۸۴)

انواع جهاد:

در تبیین مسئله‌ی ایمان به این نتیجه رسیدیم که یک علم و تصدیق بین و ثبوت محمول برای موضوع است که آن کار عقل نظری است و از سنخ علم است. بعد از تبیین علمی و تصدیق علمی و ثبوت محمول برای موضوع، یک عمل اختیاری بر ما واجب شده است و آن ایمان است.

ایمان آن است که عصاره ی این علم را و تصدیق را به جانمان گره بزنییم که آن عقد را عقیده کنیم که این اولی عقد بود که قضیه را عقد می گویند دومی عقیده است. این دومی یک فعل اختیاری است که انسان می تواند بپذیرد و می تواند نپذیرد لذا مورد تکلیف است و بر او واجب است قبول بکند (این یک). دوم اینکه نفس، میدان تیر ۱۵۰ تیرانداز مسلح است طبق همین حدیثی که مرحوم کلینی به وسیله ی سماعه از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرده است ۷۵ نیروی مسلح جزء سپاه عقل اند و ۷۵ نیروی مسلح جزء سپاه جهل. این ۱۵۰ نیروی مسلح تیرانداز همواره در نبردند این همان میدان جهاد است که این جهاد واقعاً دشوارتر از جهاد بیرون است لذا جهاد بیرون از او به عنوان جهاد اصغر یاد شده است و جهاد درون به عنوان جهاد اکبر، البته این اکبر نسبی است مسئله ی اخلاق، جهاد اوسط است مسئله ی عرفان، جهاد اکبر است. مسئله ی اخلاق آن شخص سالک می کوشد آدم باتقوا و عادل بشود از جهنم برهد و اهل بهشت بشود در جهاد اکبر اینها که بهشتی اند می کوشند بهشت را ببینند نه بهشتی بشوند این بین عقل و قلب است بین حکمت و عرفان است بین معقول و مشهود است که جهاد اکبر است و کم ممکن است سالکان به این مقصد برسند غالباً در همان جهاد اوسط می مانند می شوند آدم خوب و اهل بهشت، اما کسی که اینجا نشسته است بهشت را ببیند، جهنم را ببیند «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَرَأَهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدَرَأَهَا» که این بیانات در سخنان حضرت امیر هست این خیلی کم است حالا فعلاً آن محل بحث نیست. در جهاد اوسط این میدان تیر ۱۵۰ گانه کار آسانی نیست گاهی ممکن است انسان مطلبی را یقین داشته باشد و هیچ تردیدی نداشته باشد که این حق است ولی بر خلاف او اقدام بکند، چرا؟ چون آنکه اقدام می کند که گوش به حرف این عقل نمی دهد او یک نیروی دیگر است الآن مسئولیت اداره ی درون را آن نیرو به نام شهوت یا غضب به عهده گرفته شما می بینید اینهایی که - خدای ناکرده - گرفتار اعتیاد می شوند بین الغی بودن این، زیانبار بودن آن را هر روز دارند می بینند این دیگر تاریخ بیهقی و ناسخ التواریخ و وعده و وعید و اینها نیست اینها می بینند که اعتیاد نتیجه اش این است که اول سرقت از منزل خودش شروع می شود بعد از جای دیگر شروع می شود بعد کارتن خوابی شروع می شود بعد می افتد در جدول شهرداری بعد لاشه اش را مأمورین شهرداری در فرقان جمع می کنند این دیگر کار روزانه

است این طور نیست که مربوط به تاریخ باشد یا مربوط به آینده باشد تا کسی بگوید ممکن است خدا عفو بکند خدا ببخشد بعد توبه بکنیم این طور نیست این هر روز دارد از کنار کارتن خوابها رد می شود این لاشه ها را هم که شهرداری جمع می کند این می بیند. خب این فهم و این علم یک مرجع معزول است این عقل فتوا می دهد که دست به این کار نزن خب کسی گوش به این فتوا نمی دهد مگر عقل، مدیر داخلی این شخص معتاد است این جوانی که «غلبت شهوته عقله» عقلش یک حاکم معزول است یک علم صد درصد دارد این می گوید آقا علمت به درد خودت می خورد من این لذت را می خواهم. این چرا و چون بر نمی دارد چون برهانی نیست، اگر کسی خدای ناکرده در میدان جهاد درون شکست خورد عالماً عامداً گناه می کند این کلمه ی ﴿مُسْتَقِينِ﴾ در قرآن کریم گاهی نفی شده گاهی اثبات. آنجا که نفی شده سخن منکران معاد است فرمود اینها که درباره ی معاد استبعاد دارند نه استحاله، می گویند بعید است دوباره مرده زنده بشود چون نمونه اش را ندیدند اینها که منکران معادند ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَقِينِينَ﴾ اینها بعید ندارند ولی استبعاد می کنند لذا می گویند ﴿ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾، ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً﴾ ﴿وَنَرَاهُ قَرِيباً﴾ اما در قسمت اثبات فرمود فرعون و فرعونیان صد درصد یقین پیدا کردند که حق با موسای کلیم است ﴿وَأَسْتَيْقِنَتَهَا أَنْفُسُهُمْ﴾ اما ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتَهَا أَنْفُسُهُمْ﴾ و وجود مبارک موسای کلیم هم فرمود: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ﴾ برای تو روشن شد صد درصد معلوم شد که این معجزه است بنابراین تا ما ببینیم زمام کار به دست چه کسی است.

بیان نورانی ائمه (علیهم السلام) که هیچ دشمنی برای انسان بدتر از هوای او نیست همین است از وجود مبارک رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است از ائمه هم همین طور «أعدا عدوِّك نفسک الّتی بین جنّیک» این برای نفس است چرا أعدا عدوِّ این است؟ برای اینکه ماری که به آدم حمله کرده یا سگی که به آدم حمله کرده انسان اگر یک تکه گوشت یا یک تکه نان پیش اینها بیندازد همان چند لحظه ای که اینها مشغول خوردن گوشت و نان و اینها هستند دست برمی دارند از آدم، ولی اگر انسان به خواسته ی نفس عمل کرد این دو قدم جلوتر می آید این طور نیست که صبر بکند که، می گوید خیلی خب این یک ساعت من کاری به شما ندارم تو می خواهی توبه کنی یا فرار کنی، اگر سگی حمله کرد می شود با یک تکه گوشت او را سرگرم کرد

و فرار کرد، اما اگر نفس گفت این نامحرم را نگاه کن حالا این نگاه کرد این طور نیست که این شخص یک ساعت یا یک لحظه یا یک دقیقه از او نجات پیدا کند بتواند توبه کند که، این قدری جلوتر می‌آید لذا «أعدا عدوك» این است فرمود: «أعدا عدوك نفسك التي بين جنبيك» و صریحاً دستور دادند فرمودند: «جاهدوا أهوائكم كما تجاهدون أعدائكم» با این دشمن بجنگید و گرنه علمتان هیچ‌کاره است هیچ‌کاره یعنی هیچ‌کاره این بیان نورانی حضرت امیر این بود که «رَبِّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَأَ يَنْفَعَهُ» اینکه عالم نود و نه درصد را نمی‌گوید این عالم صد درصد را می‌گوید، اگر کسی احتمال خلاف می‌دهد ولو نیم درصد این دیگر عالم نیست این مظنه دارد فرمود عالم است اما علمش معزول است.

سرش آن است که زمام کار به دست عقل نیست زمام کار را دیگری گرفته. حالا این بیان نورانی وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) را ملاحظه بفرمایید. در کتاب شریف وسائل طبع مؤسسه آل‌البیت (علیهم السلام) جلد پانزده صفحه ی ۲۰۹ در آنجا حدیثی را مرحوم صدوق در کتاب علل ایشان «عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحکم عن عبدالله بن سنان» نقل کرده که عبدالله بن سنان می‌گوید «سألت أبا عبدالله جعفر بن محمد الصادق (عليهما الصلاة و عليهما السلام) فقلت الملائكة أفضل أم بنو آدم؟ فرشته‌ها بالاترند یا فرزندان آدم؟

وجود مبارک امام صادق بیان نورانی حضرت امیر را در جواب ذکر کرد: «فقال، قال امير المؤمنين علي بن ابي طالب (عليهما الصلاة و عليهما السلام) إن الله ركب في الملائكة عقلاً بلا شهوة و ركب في البهائم شهوة بلا عقل و ركب في بني آدم كليهما فمن غلب عقله شهوته فهو خير من الملائكة و من غلب شهوته عقله فهو شر من البهائم» این «غلب شهوته عقله» یعنی این، عقل صد درصد به طور جزم می‌داند این کار ضرر دارد بسیار خب، اما شهوت می‌گوید من به حرف تو گوش نمی‌دهم من این ماده ی مخدر چند لحظه مرا آرام بکن من می‌خواهم گوش بدهم. هر چه بگویند این آینده‌اش خسران است الآن هم ضرر دارد سم را شما به بدن می‌ریزی این خیال می‌کنی لذیذ است این برهانی نیست می‌گوید برو کنار، تو حاکم معزولی. بنابراین اگر کسی عقل نظر را پیروز نکند و میدان به شهوت و غضب بدهد و رهبری این کارها را به عهده ی عقل عمل نگذارد می‌شود ﴿أُولَئِكَ

كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ علم برای نیروی ادراکی است کار برای نیروی تحریکی است برای بخش اجراست اجرائیات
 نفس به دست دیگری است، بنابراین ایمان جزء محدوده ی عملی است علمی خود این ایمان، عمل است (یک)
 عمل دو قسم است یک وقت عملِ بدنی است مثل حرکت که خود این عمل شاهد و مُدْرِک و عاقل نیست (دو)
 یک وقت است برای برخی از شئون مجرّده نفس است خود این عمل سنخش سنخ مجرّده است و شئون (سه)
 اراده این طور است، عدالت این طور است، تقوا این طور است، شهامت این طور است، عَقّت این طور است عَقّت
 یک مَلکه ی عملی آگاهانه است زیرا اگر جزء شئون نفس است در بخشهای والا با ادراک همراه است و همه ی
 اسفار اربعه برای همین عقلِ عملی است و الاّ عقل نظری که سفری ندارد عقلِ نظری می‌تواند به تعبیر اینها از
 عقلِ هیولانی به عقلِ بالملکه بالفعل و بالمستفاد بشود، بشود شیخ‌الرئیس بشود فارابی این دیگر اوپس قَرَن
 نمی‌شود این دیگر حارثه بن زید نمی‌شود این در برهان قوی است بله، اما بهشت را ببیند و جهنم را ببیند و اینها
 یک راه دیگر است آن برای عقل عملی است عقل عملی که «ما به عبد الرحمن واكتسب به الجنان» وقتی راه
 افتاد اسفار اربعه را طی می‌کند سفر «مِنَ الْخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ» دارد و سفر «مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْحَقِّ» دارد بعد سفر
 «مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْخَلْقِ» دارد چهارمین سفر این است که سفر «مِنَ الْخَلْقِ إِلَى الْخَلْقِ بِالْحَقِّ» دارد که اگر کسی به
 این سفر چهارم رسید همه ی علوم را اسلامی می‌داند زیرا هر چه در عالم هست علما، مفسّران آن‌اند (یک) و هر
 چه در عالم است خلقت است و هیچ یعنی هیچ اثری از طبیعت نیست (این دو) تفسیرِ خلقت خدا عینِ علمِ
 الهی است خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، از دریا و عمق دریاشناسی تا اوج سپهر همه ی علوم
 می‌شود اسلامی منتها مشکل این دانشگاهیها یا کسانی که باور نکردند ما علم غیر اسلامی نداریم این است که
 اینها خیال کردند علمی اسلامی است که در یک آیه یا در یک روایه فرمولش ذکر بشود غافل از آنکه معلوم،
 خلقت است و علم به وسیله ی عقل، چراغِ خلقت‌شناسی است اینها آمدند معلوم را از خلقت به طبیعت منتقل
 کردند و چراغِ الهی را مصادره کردند و گفتند عقلِ بشری، عقل بشری یعنی چه؟ بشر دارد این را؟ این بشر
 که **﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةًٍ مِّن مَّنِيِّ يَمْنَى﴾** این بشری که در دوران کهنسالی **﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ﴾** به جایی می‌رسد که **﴿وَمِنْكُمْ
 مَّن يَرُدُّ إِلَى أَرْدَالِ الْعُمَرِ لَكِي لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً﴾** پس هر چه بشر می‌فهمد عطیه ی الهی است **﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ**

مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴿﴾ خب اینها آمدند چراغی که خدا روشن کرد این را مصادره کردند گفتند بشری است خلقت را ارباً اربا کردند گفتند طبیعی است بعد گفتند مگر ما فیزیکِ اسلامی داریم شیمی اسلامی داریم، خب شما آمدید همه چیز را غصب کردید بله، وقتی که چراغ الهی را برای خودت دانستی خلقت را هم به طبیعت تبدیل کردی بله، چیزی به نام اسلام نمانده که، اما در سفر چهارم «مِنَ الْخَلْقِ إِلَى الْخَلْقِ بِالْحَقِّ» مثل اینکه آدم خودش را معطل کرده در فضایی دارد حرکت می‌کند چراغی دستش است دارد حرکت می‌کند خب این هر چیزی را سر جای خودش می‌بیند دیگر.

غرض آن است که بیان نورانی امام صادق که از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیهما) نقل می‌کند این است که در جهاد درون اگر کسی حرفِ اولش را عقل می‌کند بله این بالاتر از ملائکه است، اگر کسی حرفِ اولش را شهوت می‌زند این پایین‌تر از حیوان است آن که حرفِ اولش را شهوت می‌زند معنایش این است که علم دارد صد درصد که چه چیزی حلال است چه چیزی حرام است ولی «غلبَ شهوته عقله» نه معنایش این است که این یک احتمال می‌دهد آینده‌ی خوبی داشته باشد مانند آن، ما تمام کوشش و تلاش را در تهذیب نفس باید بکنیم که بخش فرهنگیمان کدام است، بخش اجرای کدام است، اگر جایی مشکل اجرایی داشتیم مکرر به درس و بحث نجسبیم این درس و بحث یک مقدارش برای ما کافی است مقداری به نماز شب بچسبیم، مقداری به زیارت عاشورا بچسبیم، مقداری به زیارت آل‌یاسین بچسبیم، مقداری به زیارت امین‌الله بچسبیم این مشکل را حل می‌کند وگرنه ما چه چیزی را نمی‌دانیم، آنهایی که نمی‌دانیم از ما نمی‌خواهند اینکه می‌دانیم عمل نمی‌کنیم مکرر به درس و بحث می‌چسبیم این درس و بحث روزی برای ما کارآمد دارد که بشود رأیِ مطاع اما اگر بشود یک مرجعِ معزول اثری ندارد که این است که به ما گفتند که، شما همان آیه‌ای که چند روز قبل تلاوت شد در سوره‌ی مبارکه‌ی «زمر» درست است که فرمود عالم و غیر عالم یکسان نیست اما در کنار نماز شب ذکر کرده فرمود: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ﴾ کسی در فضای نماز شب عالم باشد البته با دیگری فرق می‌کند اما اگر کسی در آن فضا نباشد عالم باشد خب بالأخره «رَبِّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ» شما این عالم بی‌عمل را شما ملاحظه فرمودید که جهنمیها

می‌گویند این را کنار ببرید بوی بدش ما را آزار می‌کند دیگر این روایات جهنم است دیگر این چه کسی است؟! جهنمیها به مسئول جهنم چه می‌گویند؟ می‌گویند این عالم بی‌عمل را قدری کنارتتر ببرید بوی بدش ما را آزار می‌کند همین را می‌گویند دیگر چرا می‌گویند خدای سبحان هفتاد گناه جاهل را می‌آمرزد بدون اینکه یک گناه عالم آمرزیده بشود چرا می‌گویند عالم در لبه ی جهنم است گناه همان و افتادن همان، ولی جاهل هفتاد قدم از جهنم فاصله دارد ممکن است افتان و خیزان، افتان و خیزان بیفتد و بلند بشود، بیفتد و بلند بشود سرش همین است دیگر، غرض این است که علم، اگر ما در این مثال خوب توجه کنیم به ممثّل پی می‌بریم ما با چشم گرد و غبار را می‌بینیم و می‌دانیم که اگر چشم را نبندیم این غبار می‌آید چشم را کور می‌کند، اما چشمی که می‌بیند که نمی‌تواند خودش را حفظ بکند این مژه و پلک است روی هم می‌آید این زیب را خدا آفرید که آدم چشمش را حفظ بکند حالا اگر این زیب مشکل داشت و بیمار بود خب چشم هر چه ببیند با تلسکوپ ببیند با میکروسکوپ ببیند مشکل حل نمی‌شود عمل را برخی به عهده دارند علم را برخی دیگر به عهده دارند اگر نفس بتواند کلمه ی جامعه باشد همه ی اینها را سر جای خود بنشانند «طوبی له و حُسن مآب» این می‌شود ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ وگرنه «مَنْ غَلَبَهُ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ» که فرمود: ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «شرّ» برای اینکه در قرآن دارد که ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾.

۸/مومنون

ایمان و اخلاق

نکته ی اساسی این است که ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ مستحضرید که مسئله ی اخلاق از مهم‌ترین مسائل علمی و عملی ماست منتها علمش که اصلاً مطرح نیست عملش هم که گوهر کمیاب و درّ نایاب است. اخلاق که علمش در حوزه‌ها مطرح نیست اخلاق غیر از نصیحت است اخلاق غیر از موعظه است اخلاق غیر از سخنرانی و سخن‌خوانی است اخلاق یک فن عمیق علمی است موضوع دارد، محمول دارد، مسئله دارد، مبانی دارد، منابع

دارد. گوشه‌ای از اخلاق را مرحوم شیخ انصاری (رضوان الله علیه) در بحث غیبت ذکر کرده مستحضرید که ایشان در کتاب، خب غالب شما اینها را یا دیدید یا تدریس کردید در مکاسب محرّمه در بحث غیبت بعد از اینکه مسئله ی حرمت غیبت را ذکر فرمودند، فرمودند چون محلّ ابتلاست ما گوشه‌ای از راز غیبت را بازگو کنیم که وارد مسئله ی اخلاقی شدند آنجا دیگر مسئله ی فقهی نیست تا آن محدوده‌ای که صحبت از حرمت غیبت است مسئله ی فقهی است اما اینکه چطور می‌شود آدم غیبت می‌کند، مشکل غیبت‌کننده چیست، این بیماری از کجا شروع می‌شود به کجا ختم می‌شود، راه درمانش چیست این دیگر راه فقهی نیست این راه اخلاقی است گوشه‌ای از این را ایشان آنجا ذکر کردند که منشأ غیبت، احساس حقارت است یا غیر حقارت است یا حسادت است و مانند آن.

اخلاق این است که انسان بداند روح موجود است و مجرد است و شئون فراوانی دارد بخشی از این شئون بخش فرهنگی نفس‌اند که کارهای علمی را انجام می‌دهند بخشی از بخش اجرایی نفس‌اند که کارهای اجرایی نفس را انجام می‌دهند بخشهای فرهنگی با هم درگیرند بخشهای اجرایی با هم درگیرند آن نفس که «فی وحدتها کلّ القوی» است باید دارای کلمه ی جامعه باشد که هم نزاع بخشهای فرهنگی را حل کند هم نزاع بخشهای اجرایی را حل کند هم این نزاعهای درون‌گروهی دو گروه را که سامان بخشیده نزاعهای برون‌گروهی اینها را سامان ببخشد و بشود حقیقت واحد، اگر حقیقت واحد شد این دیگر می‌شود انسان متخلّق به اخلاق الهی این می‌شود فنّ اخلاق. اما حالا آنچه در بحثها مثل موعظه، نصیحت می‌کنند فلان کار را نکنید این عاقبت ندارد خب اینها موعظه است سودمند است اما چطور ما نکنیم، کدام قوه است که متولّی این کارهاست این دیگر در موعظه و سخنرانیها و خطابه‌ها نیست.

مطلب دیگر این است که همه ی ما می‌دانیم نه تنها ترجیح مرجوح بر راجح محال است ترجیح احدالمتساویین هم بر متساوی دیگر محال است چون بازگشت هر ترجیح به تُرَجُّح احدالمتساویین است که این بین‌الاستحاله است. خب چطور می‌شود که کسی که مطلبی را عالماً متیقناً قاطعاً می‌داند حرام است سر از بلعم باعور در

می آورد یا سر از سامری در می آورد که اینها از علمای بزرگ بنی اسرائیل بودند نه تنها عالم حصولی بودند عالم شهودی هم بودند درباره ی بلعم فرمود: ﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ درباره ی سامری هم که گفت: ﴿فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ﴾ خب چطور می شود سامری عالم آگاه می شود گوساله پرور و آن بلعم هم به دنبال دیگری راه می افتد و چطور می شود که انسان عالماً عامداً معصیت می کند؟

سَرِّش آن است که در هر جایی ترجیح بلا مرجح محال است اما حوزه ی فرهنگ کاملاً، کاملاً یعنی کاملاً از حوزه ی اجرا جداست ما مادامی که در حوزه ی اندیشه ایم یک جنگ فرهنگی است بین خیال از یک سو، وهم از سوی دیگر، عقل نظری برهان طلب از سوی سوم، این اگر بخواهد تصدیقی درست کند اثبات کند نفی کند، ترجیح بلا مرجح محال است همه ادله را باید ارزیابی بکند تا تصدیق بکند به بود و نبود یا باید و نباید، چون متولی حکمت نظری و حکمت عملی هر دو عقل نظری است یعنی آنکه می فهمد هم جهان بینی و بود و نبود را فتوا می دهد هم حکمت عملی فقه و حقوق و اخلاق را فتوا می دهد این ترجیح بلا مرجح محال است این درگیری شدید او با خیال است از یک سو، با وهم است از سوی دیگر، اقسام سیزده گانه ی مغالطه ی لفظی و معنوی در این میدان تیر همه آماده اند به دست وهم و خیال اند دارند تیراندازی می کنند این باید سنگرگیری کند با وهم بجنگد با خیال بجنگد اقسام مغالطه را جابه جا بکند تا فتوا بدهد چه در مسئله ی جهان بینی چه در ایدئولوژی، چه در بود و نبود چه در باید و نباید. این تا اینجا کُرسی اوست اما در بخش عمل و اجرا او حاکم معزول است حاکم معزول یعنی حاکم معزول اینکه فهمید اعتیاد صد درصد ضرر دارد این ذره ای مسئول کار اجرایی نیست این فقط اینجا نشسته فتوا می دهد که پایان اعتیاد، کارتن خوابی است بسیار خب، اما اجرائیات به عهده ی چه کسی است؟ به عهده ی شهوت است به عهده ی غضب است بالاتر از اینها عقل عملی است که «عبد به الرحمن واكتسب به الجنان» این سه متولی، سه دستگاه حکومت هر کدام بخواهند عمل بکنند اینها می گویند ترجیح بلا مرجح محال است وقتی متولی امر کسی شهوت شد می گوید ترجیح بلا مرجح محال است

هر جا که شهوت است من فرمانروای او هستم ممکن است چیزی برای کسی أمّالخبائث باشد ولی برای من اَشها و اَحلاست. او فتوا می‌دهد که اعتیاد پیاپی کارتن‌خوابی است او برای خودش می‌گوید، من لذت می‌خواهم. خب حالا ما بگوییم که ترجیح بلا مرجح محال است این فتوا داده است که پایان اعتیاد، کارتن‌خوابی است او برای خودش فتوا داد آنکه فتوا می‌دهد عقل نظری است عقل نظری یعنی عقل نظری او که مجری نیست او که مجری و فرمانرواست فعلاً یا قوه‌ی شهویه است یا قوه‌ی غضبیه یا عقل عملی، آنکه قوه‌ی شهویه باشد اصلاً گوش به این حرف نمی‌دهد می‌گوید این ارتجاع است من باید ببینم خیالم چه می‌گوید من مقلد خیالم نه مقلد عقل. آنکه تیر و انفجار و ترور دست اوست اینکه قوه‌ی غضبیه است این مقلد وهم است نه مقلد عقل این هم می‌گوید ترجیح بلا مرجح محال است ترجیح مرجوع بر محال مستحیل است می‌گوید هر جا غضب و خشم است خشم مرا آرام می‌کند من آنجا حاضرم کائناً ما کان ولو سوختن مسجد باشد همان کار آل خلیفه است و آل سعود. اینکه فتوا را گوش نمی‌دهد این بخش اجرا کاملاً از بخش فرهنگی جداست آن بخش عقل بیچاره:

طبق بیان نورانی حضرت امیر فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ» «او فتوا داد این مرتب به او می‌گوید برای خودت فتوا بده من که حرف تو را گوش نمی‌دهم من چیزی را می‌طلبم که خواسته‌ی مرا که غضبم تأمین کند و آن فعلاً مسجدسوزی و قرآن‌سوزی است این فرمایشات.

جهاد امر جدی است این جهاد نفس، جهاد نفس میدان تیری است حقیقت است شوخی نیست این جنگ نابرابر است این از این طرف سنگر گرفته تیراندازی می‌کند به نام شهوت او از آن طرف تیراندازی می‌کند به نام غضب، این بیچاره مرتب دارد فریاد می‌زند که بابا فلان حرام است این فلان حلال، ولی آنجا تیر دارد شروع می‌شود چه کسی حرف او را گوش می‌دهد نباید گفت آدم وقتی می‌داند صد درصد حرام است چرا این کار را می‌کند مگر او می‌کند، مگر نمی‌دانند که پایان اعتیاد کارتن‌خوابی است اینها دیگر علم غیب نیست و وحی نمی‌خواهد و برهان نمی‌خواهد این چیز بین‌الرشدی است دیگر می‌گوید من چه کار دارم پیاپی در جدول شهرداری خوابیدن و کارتن‌خوابی است من الآن لذت می‌خواهم.

فنّ اخلاق را ما باید بررسی کنیم که مدیرِ اجرایی چه کسی است کار به دست چه کسی است قرآن فرمود اینها عقل را معزول کردند ﴿بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ﴾ اگر انبیا حرفی آوردند که مطابق هوس شما نبود دست به تیر می‌کنید ﴿فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ خب اینها که با برهان گوش نمی‌دهند و حرف نمی‌زنند. ذات اقدس الهی فرمود از نظر علمی اینها هیچ مشکل ندارند صد درصد برای آنها ثابت شد که حق با موسای کلیم است اما قبول نکردند برای اینکه آن عقلِ نظریِ بیچاره که فهمید این سحر نیست و معجزه است او که مجری نیست این یک مرجعی است در خانه‌اش بسته است همین، بسته است یعنی بسته است تا انسان نفسش را نشناسد از شرّ او در امان نیست ما کار را به دست چه کسی می‌خواهیم بسپاریم. اگر ما این مثال را خوب متوجه شدیم این یک گوشه راه‌حلی به ما نشان می‌دهد که ما به ممثّل پی ببریم. خب این چشم باز است مال را هم دارد می‌بیند ترجیح احدالمتساویین محال است، ترجیح مرجوح محال است نشستن در برابر مار جرّار خب مرجوح است دیگر، هیچ کس نمی‌تواند به این چشم بگوید چرا نشستی، چشم فتوا داد که من دارم می‌بینم مار را دارم می‌بینم این جرّار است می‌آید مسموم می‌کند هر چه فریاد می‌زند این پا تکان نمی‌خورد چون بسته است ترجیح بلا مرجّح محال است ترجیح مرجوح محال است اما آنکه ترجیح می‌دهد کیست؟ این پاست، می‌گوید من الآن ترجیح می‌دهم اینجا باشم برای اینکه بسته‌ام، بنابراین تمام کارها را ما باید بدانیم که به عهده ی چه کسی است ما بخش فرهنگی داریم، بخش اجرایی داریم، بخش فرهنگی کاملاً با زیرمجموعه ی خود درگیر است باید اینها را خوب مدیریت کند وهم را، خیال را تا قضیه را به صورت تصدیق در بیاورد شعر را به صورت برهان در بیاورد خدا غریق رحمت کند مرحوم خواجه و علامه را اینها شما در جوهرالنضید مطالعه کنید می‌بینید که در مسئله ی شعر یعنی قیاسِ شعری اصلاً علم نیست یقین نیست با خیالبافیها دارد راه می‌رود در آنجا با سایر قضایا مرحوم علامه می‌گوید چرا تعبیر مرحوم خواجه در متن الجوهرالنضید نسبت به قیاسِ شعری با قیاسِ خطابه و قیاسِ جدل و قیاس برهان و امثال ذلک فرق کرده؟ فرمود اصلاً این علم نیست اینجا که یقین نیست خب با خیال دارد حرکت می‌کند مثل اینها که می‌گویند موی سر را چرا این طوری کردی؟ می‌گوید مُد است چرا این طور لباس پوشیدی؟ می‌گوید مُد است، چرا این طور اصلاح کردی؟ می‌گوید مُد است، می‌گوید مُد

چیست؟ می‌گوید مردم می‌پسندد. خب آیا نافع است؟ می‌گوید من چه کار دارم من به این حرفها کار ندارم که خب این با خیال دارد زندگی می‌کند که ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾:

مُخْتَال یعنی آدم خیالباف که با رهبری خیال دارد زندگی می‌کند خب آن که تروریست است با وهم دارد که غضب خود را تأمین کند می‌گوید من چه کار دارم که پیغمبر است یا پیغمبر نیست در جریان ابی‌عبدالله هم همین طور بود همیشه ﴿يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقِّ﴾ هم همین طور بود، برهان قرآن کریم این است که هر وقت چیزی مطابق میل شما نبود شما دست به کشتن انبیا می‌زنید ﴿كَلَّمَا جَاءَ﴾ انبیا ﴿بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ﴾ بنابراین اصل ترجیح احدالمتساویین بر متساوی دیگر محال است فضلاً از ترجیح مرجوح. این اصل در بخش فرهنگی حاکم است در بخش اجرایی حاکم است وقتی قوه ی شهوی می‌خواهد کار بکند راجح را بر مرجوح مقدم می‌دارد اما آنکه خودش راجح می‌داند وقتی قوه ی غضبیه می‌خواهد ترور کند کسی را بکشد نزد قوه ی غضبیه هر چه راجح است انجام می‌دهد. نعم، وقتی عقل عملی که «عبد به الرحمن واکتسب به الجنان» بخواهد کار بکند چیزی که خدا و پیامبر گفتند نزد او راجح است برابر آن انجام می‌دهد، بنابراین ما باید کاملاً این مرزها را جدا کنیم محدوده ی اندیشه کاملاً جداست، محدوده ی انگیزه کاملاً جداست و اینها درگیرند. نعم، اگر کسی مؤمن و ارسته بود همه ی این قوا و شئون به امامت او حرکت می‌کنند این جزء اوحدی مردان است این همان است که در جبهه ی جهادِ درون فاتح شد یعنی همه ی قوا را آرام کرد.

بیانات نورانی حضرت امیر این است که «هذه نفسی عروضها بالتقوی» «من روزانه ریاضت می‌کشم تمرین می‌دهم که هیچ کدام از اینها کم و زیاد نشوند همه ی اینها اهل جهادند اما با دشمن بیرون می‌جنگند نه با دشمن درون. ماها گرفتار جنگ درونی هستیم اگر بخواهیم در بحثهای علمی تلاش و کوشش کنیم خیال و وهم صف می‌کشند گرفتار مغالطه می‌شویم اشتباه می‌کنیم بعد برمی‌گردیم یا بر نمی‌گردیم و اگر خواستیم کاری را عمل بکنیم شهوت و غضب صف می‌کشند در برابر عقل عملی یا ربا می‌کنیم یا سُمعه می‌کنیم یا مخلوطی از حق و باطل است که ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ این است ما گرفتار جنگ داخلی هستیم این

وضع ما، اما مردان الهی کسانی هستند که این بخشهای فرهنگی شان به امامت عقل نظری عالمانه حرکت می کند آن بخشهای عملی شان به امامت عقل عملی حرکت می کند این عقلین به امامت آن نفس کلی انسان کامل حرکت می کنند که «فی وحدتها کلّ القوی» این گونه از امور هر وقت بیگانه بخواید به درون اینها حمله کند ﴿إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ همه ی این اعضا و جوارح شروع می کنند به تیراندازی شیطان را بیرون می کنند، اگر به آنجا نرسید شیطان اول لباس احرام می پوشد تا طواف کند دور کعبه ی دل وقتی ببیند صاحب دلی در کار نیست یا مشغول گل است کم کم به دل نفوذ می کند این را در خطبه ی ششم نهج البلاغه چند بار همین جا خوانده شد وقتی وارد حرم دل شد آنجا آشیانه می زند بعد تخم گذاری می کند تخمهای خودش را به صورت جوجه در می آورد این جوجه ها را در همان صحنه ی دل می پروراند که وقتی وارد شد «فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَتَنَظَّرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ» که در خطبه ی ششم خوانده شد فرمود این می آید وارد حریم دل می شود وقتی آشیانه کرده «باض» بیضه و تخم گذاری می کند وقتی که تخم گذاری کرده این تخمها را زیر پر خودش می پروراند جوجه در می آورد اینکه می بینید ما می بینیم ما مرتب در نماز و غیر نماز آرام نداریم و مکرر خاطرات روان است و شناور است برای همین است دبیب است دابه است اینها مرتب رفت و آمد می کنند خب اینها چه کسانی هستند؟ اینها حرکت پای جوجه های شیطان است یک وقت انسان دارد «السلام علیکم» می گوید که نمازش تمام شده در حالی که در وسط این چهار رکعت نماز همه اش یا با این جنگید یا با آن جنگید. فرمود: «فَبَاضَ وَفَرَّخَ وَفَرَّخَ وَفَرَّخَ» جوجه، این بیضه را جوجه می کند این جوجه ها در صحنه ی دل راه اندازی می شوند وقتی هم که راه اندازی شدند از آن به بعد این شخص عالماً عامداً دروغ می گوید «فَتَنَظَّرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ» حالا این بر فرض در حوزه درس خوانده یا در دانشگاه درس خوانده درس بیچاره حاکم معزول است حالا این روایت را ملاحظه بفرمایید چون امروز نرسیدم به بیانات نورانی وجود مبارک ابی ابراهیم اما خب ببینید:

صحنه ی نفس یک غوغایی است در جریان کتاب العقل والجهل که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) این کار را کرده اول کتاب العقل والجهل است بعد کتاب العلم است علم مقابل ندارد چون علم دشمنی ندارد آن درگیری عملی برای آن عقل عملی است که با آن جهل به معنای جهالت با او درگیر است. مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) در جلد اول کافی کتاب العقل والجهل در آن باب بیانات نورانی ابی ابراهیم(سلام الله علیه) به هشام در حدیث چهاردهم سماعه بن مهران می گوید «كنتُ عند أبي عبدالله(عليه السلام) و عنده جماعة من موالیه فجرى ذكر العقل والجهل فقال أبا عبدالله(عليه السلام) إعرفوا العقل و جنده و الجهل و جنده تهتدوا «عرض کردند ما از کجا بفهمیم عقل چیست؟ جند عقل چیست؟ جهل چیست؟ جنود جهل چیست؟ شما باید به ما بفرمایید، حضرت شروع کردند به گفتن و گفتن و گفتن، فرمودند عقل ۷۵ نیرو دارد جهل هم ۷۵ نیرو دارد خیر، وزیر عقل است جهل که ضدّ اوست که شرّ، وزیر جهل است ایمان ضدّش کفر است تصدیق ضدّش شهود است رجا ضدّش قنوت است تا این هفتادتا از این، هفتادتا از آن، ۱۴۰ نیروی مسلّح درگیر در صحنه ی نفس ما هستند خب ۱۴۰ تیرانداز اینکه با موعظه و سخنرانی حل نمی شود که این ۱۴۰ یعنی ۱۴۰ رساله فنّ اخلاق ۱۴۰ رساله می خواهد تا موضوع را آدم بشناسد، محمول را بشناسد، مسئله را بشناسد، مبانی را بشناسد، منابع را بشناسد بعد تازه این را تطبیق کند ببیند این میدان تیر کجاست تا بشود متخلّق به اخلاق الهی اینکه با موعظه حل نمی شود که، بنابراین اگر کسی امیر خود بود نه اسیر خود او ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ است و گرنه علم صد درصد پنجاه درصد قضیه است یقین دارد جهنّم هست یقین دارد ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ که کلام خداست بدون تردید اما عالماً عامداً نامحرم نگاه می کند چون نگاه که برای علم نیست نگاه برای قوه ی شهوی است قوه ی شهوی می گوید به تو چه، تو فتوای خودت را دادی بنشین کنار، این جنگ است واقعاً جنگ است این را می گویند جهاد، حالا انسان مکرّر به علم بیفزاید مثل پایی که فلج است این تکان نمی خورد حالا شما مکرّر تلسکوپ بگذار مکرّر میکروسکوپ بگذار. شما که تردید نداری هم دور را می بینی هم نزدیک را می بینی حالا شما به دقت هم بین این شهاب سنگ کجا می خواهد بیاید با تلسکوپ دیدی بسیار خب، با میکروسکوپ و میکروب ضعیف ریز را دیدی و یقین پیدا کردی که این ضرر دارد بسیار خب، اما این چشم که نمی دود که تا شما می گویند ترجیح بلا

مرجّح محال است آنکه می‌دود این پاست پا می‌گوید من حوصله‌اش را ندارم. آن امیر است اینکه گفت اماره ی
بالسوء جدّی است کارهای اجرایی به دست اوست ما اگر بخواهیم ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ شامل حال ما بشود هم
باید مسئله ی علم را تأمین کنیم هم مسئله ی عمل را تأمین کنیم در میدان تیر فرمانده کلّ قوا باشیم اینها را
سر جایشان بنشانیم یک کاسه بشویم مؤمن که علیه بیگانه بجنگیم/۷. مومنون

أفضل الناس مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ وَ أَنْقَهَا وَ بَاشَرَهَا»

بین نفس و علم، اراده فاصله نیست خواه علم حصولی باشد خواه علم شهودی باشد، اما بین نفس و بین ایمان،
اراده فاصله است

اخلاق از علم کمک می‌گیرد ولی محور اساسی فنّ اخلاق و موعظه این عقل عملی است آنجا که اراده را، آنجا که
جذب و دفع را، آنجا که اراده و کراهت را، آنجا که قبض و بسط را، آنجا که عداوت و محبت را و جامع همه ی
اینها آنجا که تویی و تبرّی را رهبری می‌کنند آنجا جای اخلاق است تمام کوششهای ما باید در اینجا خلاصه
بشود که این بخش را احیا کنیم لذا گفتند: «هل الدين الاّ الحلم» وگرنه بیان حضرت امیر(سلام الله علیه) که
فرمود: «رَبِّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ» ناظر به این بود دیگر/۷. مومنون

مادامی که انسان در دنیا است و خطری او را تهدید نکرده مختار است بین ایمان و کفر هر کدام را بپذیرد
بالاختیار است هم ایمان او قبول است و هم کفر او علیه او نوشته می‌شود ولی اگر خطر را دید اضطراب را دید
غرق را دید نظیر جریان فرعون، این ایمانِ اضطراری است. اگر یک فرد عادی بود در اثر گناه و امثال ذلک تا
حال ایمان نیاورد الآن که خطر را دید ایمان آورد این ایمان در حال اضطرار را خدا قول نداد که قبول کند لکن
اگر عنایت الهی شامل حال بشود نظیر قوم یونس بله ممکن است خدا قبول کند اما اگر کسی ﴿إِنْ فِرْعَوْنَ عَلَا
فِي الْأَرْضِ﴾، [۲۳] ﴿فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ﴾، [۲۴] ﴿طَغَوْا فِي الْبِلَادِ﴾ [۲۵] این تا توانست آدم گشت شد الآن که
خطر را احساس کرد گفت: ﴿أَمَنْتُ﴾ [۲۶] به او گفته می‌شود ﴿الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ

الْمُفْسِدِينَ﴾. [۲۷]

پس ایمان تاکنون دو مرحله‌اش روشن شد؛ در حال اختیار ایمان قبول است در حال اضطرار ممکن است قبول باشد ممکن است قبول نباشد. اگر کسی گناهِش عادی بود ممکن است مورد عنایت الهی بشود و قبول بشود مثل قوم یونس که خدا فرمود ما ایمان آنها را قبول کردیم [۲۸] اما اگر کسی در اثر طغیان‌گری که اگر هم بعد برگردد از قبیل ﴿لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ﴾ [۲۹] ممکن است بشود این تا آنجا که ممکن بود آدم کشت حالا که خطر را دید دارد ایمان می‌آورد به او می‌گویند: ﴿الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ اما قسم سوم ایمان در صحنه قیامت است ایمان در صحنه قیامت مُمْتَنِعٍ - ممتنع یعنی ممتنع - است برای اینکه دار قیامت دار عمل نیست اگر آنجا ایمان ممکن باشد خب بر انسان واجب است ایمان بیاورد وقتی وجوب شد می‌شود دار تکلیف، دار تکلیف که شد می‌شود دار وحی و نبوت و رسالت، دار وحی و نبوت شد می‌شود دنیا دیگر آخرت نیست. در قیامت، خطر این است که انسان حق را می‌بیند نمی‌تواند ایمان بیاورد نمونه‌هایش را همه ما در خواب دیدیم خیلی از چیزهاست که انسان در عالم رؤیا می‌بیند بعد وقتی بیدار شد می‌گوید ای کاش من فلان مطلب را سؤال می‌کردم یا فلان کار را می‌کردم خب این ای کاش که فایده ندارد ما باید قبلاً بیداریه‌ایمان را مواظب باشیم تا در عالم رؤیا به استناد آن ملکات بیداری بتوانیم سؤال خوب داشته باشیم وگرنه ما در عالم رؤیا هر سؤالی که داریم نتیجه ملکات قبلی ماست ما که فعل اختیاری نداریم چرا در عالم رؤیا اگر کسی فحش بدهد گناه نیست برای اینکه فعل اختیاری نیست یک انسان بددهن در عالم خواب هم که حرف می‌زند فحش می‌دهد یک انسان متہجد ذاکر در عالم خواب هم می‌خواهد حرف بزند «لا إله الا الله» می‌گوید این «لا إله الا الله» ثواب ندارد اما نتیجه ملکات قبلی اوست این فعل اختیاری نیست ذکری نیست که ثواب داشته باشد بنابراین در صحنه قیامت تمام خطر این است که انسان حق را می‌بیند راه برای ایمان نیست اگر واقعاً راه برای ایمان باشد این شخص مؤمن می‌شود البته عمل صالح نیست نماز و روزه و اینها نیست اطاعت و حق‌الله و حق‌الناس و اینها انجام بدهد نیست ولی اگر مؤمن شد واقعاً موحد شد دیگر مخد در نار نیست در حالی که این کفار، مخد در نارند. این ایمان جلوی آن خلود را می‌گیرد گرچه جلوی اصل ورود به جهنم را نمی‌گیرد. پس فتحصل که سه

مرحله است در دنیا ایمان اختیاری ممکن است و اثربخش، در حال اضطرار ممکن است ولی به عنایت الهی وابسته است گاهی قبول می‌کند گاهی قبول نمی‌کند، در آخرت اصلاً ایمان ممکن نیست.

پرسش: آنجا که میفرماید: ﴿رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا﴾ چرا نمی‌گوید مرا برگردان تا مؤمن شوم؟ پاسخ: همان عمل صالح اعم از جارحه و جانحه است دیگر ﴿أَعْمَلُ صَالِحًا﴾ [۳۰] چون ایمان، مِنَ الْأَعْمَالِ است دیگر مِنَ الْعُلُومِ که نیست. ما یک علم داریم یک ایمان، علم همان رابطه موضوع و محمول است ایمان، قبول آن و گره زدن آن به جان است این عمل قلبی است؛ ایمان، عمل جانحه و قلب است اقرار زبان را هم به همراه دارد عمل ارکان را هم به همراه دارد اگر گفته شد عمل، جامع بین عمل جانحه و عمل جارحه و اقرار لسان است.

اما اینکه از کفار گاهی - این راجع به مسائل سابق است - ربا گرفته می‌شود ولی تطفیف و کم‌فروشی حرام است برای اینکه ربا یک امر دارج بین خود آنهاست چون ربا دارج بین خود آنهاست بر اساس <الزموهم بما الزموا انفسهم [۳۱]> گرفتن ربا از آنها عیب ندارد ولی کم‌فروشی نزد همه محکوم است از این جهت قرآن کریم کم‌فروشی به کفار را تحریم کرده ولی گرفتن ربا را منع نکرده.

در سوره مبارکه «انعام» بخش پایانی اش یعنی آیه ۱۵۸ فرمود: ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مَنَّظِرُونَ﴾ بعد در جای دیگر فرمود: ﴿إِلَّا قَوْمٌ يُونُسُ﴾ [۳۲] که ما ایمان آنها را قبول کردیم بر اساس اضطراری که آنها داشتند ما ایمانشان را قبول کردیم. فرمود ﴿لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ آن وقت آن ایمان، ایمان اضطراری است ایمان اضطراری مقبول نیست ﴿فَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ عذاب الهی دفعتاً می‌آید و اینها شعور ندارند شعور همان ادراک لطیف است نظیر شعر آن مو که رقیق است. آن‌گاه بعد نظیر همان فرعون که مهلت می‌طلبند ﴿فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ﴾ آیا انظار، مهلت ممکن است یا نه؟ فرمود نه، چطور مهلت بدهیم سالیان متمادی ما به شما مهلت دادیم اثر نکرد ﴿أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ * أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ﴾ بر فرض سالیان متمادی ما به اینها مهلت

بدهیم باز همین وضع است دیگر ﴿ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ﴾ آن تمتعها و لذا بدی که اثر نکرد الآن هم بر فرض ده سال بمانید لذت ببرید چطور می شود بالأخره؟! بعد فرمود ما هیچ گروهی را هلاک نکردیم الا اینکه حجت الهی بر اینها بالغ شده است و ما هرگز ستم نکردیم. قسمت ۲۳/شعرا

اخلاق و رفتار

وجود مبارک حضرت که نیازی به این حرفها نداشت او روزی هفتاد بار استغفار می کرد آنجا مستحضرید به تعبیر لطیف مرحوم شیخ بهایی در کتاب اربعین این دفع است نه رفع نماز شب اینها استغفار اینها ین مثل آن است که دائماً یک پارچه لطیف و تمیزی دست اینهاست روی این آئینه تکان می دهند که گرد نگیرد این برای دفع گرد است نه غبارروبی و گردگیری استغفار آنها این است استغفار دیگران برای رفع غبار آمده است. به حضرت فرمود این شیطان دست بردار نیست بالأخره انسان خاطراتی در خود می بیند (یک) این خاطرات که امر وجودی است بالأخره جَولانی دارد دل را مشغول می کند عدمی که نیست چون امر وجودی است پدیده‌ای است سبب می خواهد اگر شرّ و فتنه و امثال ذلک باشد بر اساس ﴿يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴾

مبدأ شیطانی دارد اگر آرامش و استقامت و طهارت و قداست روح باشد ﴿الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾

دارد گاهی می بینید یک حادثه اقتصادی یا غیر اقتصادی پیش می آید بعضیها مضطرباند که گرانی چه می شود بعضیها می گویند اصلاً مسئله نیست چطور می شود که بعضیها مضطرباند بعضی مطمئن چه کسی مضطرب کرده چه کسی مطمئن کرده این شورش درونی که باعث اضطراب است نمی گذارد کسی نماز با حضور قلب بخواند همین وضع است دیگر در همین شهر است اما یک عده کاملاً آراماند اینکه آراماند به برکت ﴿تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾

است حالا آن ملائکه‌ای که عاملان وحی‌اند و مثل جبرئیل (سلام الله علیه) آنها برای انبیا و اولیا هستند که حسابشان جداست اما همین ملائکه که آرام‌بخش‌اند نعمتی است خب دو نفرند در یک حجره زندگی می‌کنند یک مضطرب است و یکی مطمئن آن اضطراب از کجا آمده این طمأنینه از کجا آمده او ﴿يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴾

آمده این ﴿أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾

آمده بنابراین ما همواره یا دفع یا رفع باید دست به دستمال باشید گردگیری کنیم یا نگذاریم که این صحنه دل را غبار بگیرد یا اگر گرفته پاک کنیم ﴿قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ﴾

همزه هم آن تحریک شدید است با الف فرق دارد ﴿مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ﴾ ﴿وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ﴾

گاهی می‌آیند حواس آدم را پرت می‌کنند نمی‌گذارند آدم مشغول کار خودش باشد گاهی هم می‌آیند فشار هم می‌دهند خدایا! من پناه می‌برم از اینکه آنها فشار بدهند پناه می‌برم از اینکه اینها بیایند مزاحم من بشوند

صحنه دل بگذارند جای صحبت اغیار نیست حالا بعضیها منتظرند که «دیو چو بیرون رود فرشته در آید»

بعضیها با فرشتگانی ارتباط دارند که او آمده دیو را بیرون می‌کند حرف این دو شاعر برای دو مقطع است حافظ در حدّ میانی است آن یکی در حدّ برتر است این می‌گوید «دیو چو بیرون رود فرشته در آید» او می‌گوید فرشته را بیاور دیو را بیرون کند آن یک حرف دیگر است غرض هر دو راه ممکن است آنکه ﴿وَيَدْرَأُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾

می‌گویند «دیو چو بیرون رود فرشته در آید» اینکه می‌گوید نه، فرشته می‌آید این را بیرون می‌کند ﴿ادْفَعُ بِالَّتِي

هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ﴾ قسمت ۳۳/مومنون

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾ خب شما موظفید برابر با عدل عمل

بکنید عدل، حق است و قانون کشور را عدل اداره می‌کند اما عدل با همه توانمندی‌اش باز ناقص است جامعه را

اداره کند بالاتر از عدل، گذشت و تخفیف است و عفو است و احسان ﴿اللَّهُ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ ۳۳/مومنون

﴿وَيَذَرُونِ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾

برای اخلاق است آن فصل دوم که در سوره مبارکه «شوری» و امثال «شوری» آمد مسئله حقوق و قانون

است دیگر ﴿جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا﴾

چه درباره تبهکاری که حکمش جهنم است چه درباره تجاوز که حکمش قانون و اینهاست منتها افراد عادی بر

اساس ﴿وَيَذَرُونِ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾

که در سوره «رعد» بحثش گذشت می‌توانند اخلاق را رعایت کنند اوحدی از مردان الهی بر اساس ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي

هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ﴾ قسمت ۳۳/مومنون

حرکت انسان

مطلب دیگر عدم تنافی میان دائمی نبودن حرکت انسان و نامتناهی بودن کمالات او است اینکه قبلاً روشن شد

که حرکت نمی‌تواند دائمی باشد چیزی دائماً بگردد زیرا حرکت به سوی کمال رفتن است اگر دائماً یک شیء

بگردد این معنای بی‌هدف بودن است لذا حرکت با ابدیت سازگار نیست حتماً دارِ مَمَرِّ و دارِ فرار به دارالقرار باید

منتهی بشود اما این منافات ندارد که انسان دارای کمالات نامتناهی باشد اولاً هر انسانی این چنین نیست که لایق

کمالات نامتناهی طولی باشد برای اینکه افراد همه از خدایند و همه به سوی خدا می‌روند اما هر که از هر جا

آمده است به معادل آنجا می‌رود مثل اینکه این ابرهای مختصر که باران را به همراه دارند اینها همه از دریا

برخاستند و همه اینها حامل باران‌اند و همه این باران‌ها دوباره به دریا برمی‌گردند اما آن ابرهای کم‌باران فقط

نهر تشکیل می‌دهند این نهر به اوایل دریا می‌رسد ولی آن ابرهای پر باران که سیل‌آورند این سیل، خروشان

می‌شود تا به وسط‌های دریا برسد این دو آب از دریا برخاستند هر دو هم به دریا برمی‌گردند اما یکی سیل است

و یکی نهر عادی، همه از خدایند و همه به سوی خدا برمی‌گردند اما آن که «أول ما صدر من الله» است [۱۰] این در قوس صعود به ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾ [۱۱] می‌رسد آنها که از مراحل نازل پدید آمدند به مراحل نازل می‌رسند منتها دارالقرار اینها ابدی است معنای ابدیت این نیست که حرکت ابدی باشد معنایش این است که کمال، ابدی است و اینها ثابت‌اند نه ساکن؛ ممکن است خدای سبحان بعد از اینکه بساط آسمان و زمین را تغییر داد به آسمان و زمین قیامت، آسمان دیگری، زمین دیگری بیافریند.

دلیل محال بودن حرکت دائمی انسان

دوام حرکت یعنی دوام فیض به این معنا نیست که یک موجود مشخص دائماً بخواهد حرکت کند حرکت بدون هدف محال است وقتی به هدف رسید آرام می‌شود هذا أولاً و ثانياً اگر انسان دائماً بخواهد حرکت کند باید دائماً در دنیا باشد برای اینکه تکامل انسان به دین است به اعتقاد است و اخلاق است و حقوق است و فقه و احکام و عمل صالح و همه اینها در نشئه دنیا است در آخرت یعنی انسان بعد از مرگ دیگر شریعتی ندارد کاری باید انجام بدهد که بر او واجب است کاری را نباید انجام بدهد که بر او حرام است اینها نیست اگر آنجا هم همین باشد که می‌شود دنیا دیگر دار عمل است نه دار حساب. این بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از غرر روایات آن حضرت است [۱۲] که همین را هم حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه نقل می‌کند که «إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابٌ وَ غَدًا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ [۱۳]» اگر فردا هم ظرف عمل باشد آنجا هم بالأخره دینی، مکتبی، پیغمبری، امامی لازم است که احکام را برای انسان بگوید چون انسان که بدون عمل صالح به مقصد نمی‌رسد کامل نمی‌شود تکامل انسان به عمل صالح است عمل صالح هم که محتاج شریعت است پس طبق این دو وجه، حرکت انسان نمی‌تواند دائمی باشد انسان می‌رود در بهشت ثابت می‌شود نه ساکن حالا کیفیت بهره‌برداری انسان از کمالات با حفظ ثبات در بهشت چگونه است آنجا که ﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَهْرًا﴾ [۱۴] برقی نیست که صنعتی باشد شمس و قمری نیست که طبیعی باشد فضای بهشت را خود بهشتیان نور می‌دهند ﴿جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ [۱۵] که در دنیا است ﴿نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ

أَيَّدِيهِمْ ﴿١٦﴾ در آخرت است یک انسان نیر نورافکنی است که فضای محیط خودش را روشن می‌کند و دائماً ثابت است بدون حرکت.

۱۰/روم

هدف اخلاق

جریان جهاد اکبر که آن حدیث معروف پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) [۹] اشاره شد که آن اکبر نسبی است نه اکبر نفسی، اکبر نفسی بین عقل است و قلب؛ اکبر نسبی که جهاد اوسط است و نزد ما به عنوان جهاد اکبر معروف است بین عقل است و نفس، نفس به ردیلت دعوت می‌کند ﴿لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾ [۱۰] عقل «ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ [۱۱]» است بین اینها جهاد اوسط است که همین جهاد اوسط نسبت به جهاد اصغر، جهاد اکبر نامیده می‌شود اما عقل با قلب درگیر است قلب می‌گوید من می‌خواهم ببینم عقل می‌گوید من همین که بفهمم کافی است آن به دنبال مفهوم می‌گردد به دنبال معقول می‌گردد این به دنبال مشهود تلاش و کوشش می‌کند. در سوره مبارکه «تکواثر» فرمود: ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾ [۱۲] اگر به علم‌الیقین برسید زمینه هست که شما معقولتان را مشهود کنید، مفهومات را به مصداق تبدیل کنید و مانند آن و اگر مُردید همین شهود شما به شهود برتر می‌رسد هم علم‌الیقین قابل تشکیک است هم عین‌الیقین قابل تشکیک است هم حق‌الیقین قابل تشکیک است اگر کسی پنج برهان بر مطلبی اقامه کرده با کسی که یک برهان دارد فرق می‌کند علم‌الیقین هم شدت و ضعف دارد، عین‌الیقین هم شدت و ضعف دارد و حق‌الیقین هم این چنین است. قسمت ۳/عنکبوت

جریان لقای خدا از رهاوردهای پربرکت قرآن کریم است یعنی در کتاب‌های عقلی پیشینیان، ادراک خدا مطرح بود تصوّر مفهومی خدا همین برهان‌هایی که در کتاب‌های عقلی مطرح است ذکر می‌شد اما شهود خدا معمولاً در کتاب‌های عقلی نبود این از رهاوردهای قرآن کریم است به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) که انسان

خدا را مشاهده کند [۵] آن بحث مبسوطش در سوره مبارکه «اعراف» گذشت آنجا که وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد ﴿رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ﴾ [۶] ایشان آن بحث مبسوط را آنجا دارند که بنده می‌تواند به لقاءالله موفق بشود [۷] البته مستحضرید که براهین عقلی که برای اثبات وجود خدای سبحان است اینها مفهوم‌اند این مفهوم در حیطة ذهن ما مشکل ما را حل می‌کند ما به حسب عادی بیش از این قدرتی نداریم و همین مقدار که این مفاهیم عقلی در ذهن ما به صورت برهان حاصل بشود بعد باور کنیم که این مفهوم، مصداق خارجی دارد و آن مصداق خارجی خداست همین مقدار برای ما کافی است اما اینها دیگر هیچ کدام لقاءالله نیست، شهود خدا نیست، رؤیت خدا نیست.

ذات اقدس الهی را هم که ملاحظه فرمودید در هیچ جایی از کتابهای فلسفی یا عرفانی، ذات خدا موضوع قضیه نیست او در دسترس احدی نیست برای اینکه آن ذات، بسیط محض است (یک) و نامتناهی است (دو) اگر بسیط است جزءبردار نیست و اگر نامتناهی است کنه‌بردار نیست نمی‌شود گفت ما خدا را به اندازه خودمان درک می‌کنیم اندازه‌پذیر نیست این مفاهیم است که ما درک می‌کنیم که این مفاهیم، مصداق خارجی دارد برای ما همین مقدار کافی است در کتاب توحید صدوق مرحوم ابن بابویه هست که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود ما همین مقدار مکلفیم و الا «لکان التوحید عنّا مرتفعاً» [۸] «اما خدای سبحان در درجه اول آینه آفرید بعد در همه این آینه‌ها تجلی کرد در بخش سوم هر کسی خدا را در این آینه می‌بیند - معاذ الله - اگر ما بخواهیم تشبیه بکنیم اگر آفتاب در آینه‌ها تجلی کرده، هر آینه به اندازه خود، آفتاب را نشان می‌دهد اینکه می‌گویند هر کسی خدا را به اندازه خود می‌شناسد یعنی در حیطة خودش نه اینکه بالا می‌رود و گوشه‌ای از گوشه‌های خدا را می‌شناسد چون آنجا بالارفتنی نیست. به هر تقدیر ما به لقای خدای سبحان می‌رسیم غالباً به لقای اسمای حسنا می‌رسیم اگر - ان شاء الله - مؤمن بودیم به لقای اسمای جمال و رحمت و عفو و مغفرت و بخشش الهی می‌رسیم اگر - خدای ناکرده - تبه‌کار بودیم خدا را با اسم جلال و قهار و با ﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ [۹] ملاقات می‌کنیم همین‌هایی که باور ندارند جهان، خدایی دارد در قیامت می‌گویند: ﴿رَبَّنَا أَبْصَرْنَا

وَسَمِعْنَا ﴿[۱۰]﴾ هم خدا را در حدّ خودشان در محدوده آینه می‌بینند نه در محدوده ذات اقدس الهی و هم جهنم او را مشاهده می‌کنند بنابراین مسئله لقاءالله برای هر کسی در حدّ خاص خودش مطرح است هیچ کس نیست که به لقای الهی نرود ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ [۱۱] حالا یا اسمای رحمت و عنایت الهی را یا اسمای قهر و جلال و انتقام الهی را؛ منتها مدّت می‌خواهد فرمود: ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ﴾ یک مدّت صبر کنید ﴿فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ﴾ این مدّت به سر رسید شما وقتی این نشئه را رها کردید آن‌گاه لقاءالله نصیب شما می‌شود آنهایی که به موت ارادی مُرده‌اند اجلشان آمده است اینها کسانی‌اند که این مدت را گذراندند در دنیا که هستند نظیر حارثه بن مالک که مرحوم کلینی نقل کرده که «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَىٰ عَرْشِ رَبِّي [۱۲]» اینها در حدّ خودشان به لقاءالله در دنیا رسیده‌اند یعنی چیزی مانع از شهود الهی نیست. به هر تقدیر این لقاء یقینی است برای برخی‌ها هم در دنیاست هم در آخرت نظیر انسان‌های کامل، پیغمبر، اهل بیت (علیهم‌الصلوة و علیهم‌السلام) برای دیگران بعد از رسیدن اجلشان، آنها خدا را ملاقات می‌کنند یعنی اسمای الهی را ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ﴾ این شأن نزول‌هایی که برای این آیات ذکر کردند [۱۳] هر کدام اینها بر فرض صحت سند در جای خود معتبر است ولی هیچ کدام مخصّص عموم یا مقید اطلاق نیستند آیه می‌تواند به عموم اطلاق خود باقی باشد آن فشارهایی که در مکه بر عمار و امثال عمار وارد شده است اینها به عنوان مصداق روشن و شفاف است اختصاصی به آن سرزمین و آن افراد ندارد. عمده مسئله جهاد است فرمود شما در سرزمین مکه الآن که مبتلا هستید به صنایع قریش اگر جهاد کردید برای خودتان جهاد می‌کنید خدا از هر دو عالم بی‌نیاز است ﴿وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ﴾ اگر کسی جهاد کرد به سود خود جهاد کرد البته نفعش به مملکت و امت و امثال ذلک می‌رسد ولی بهره اساسی را خود مجاهد و مدافع می‌برد چون خدا از هر دو عالم بی‌نیاز است. عمده مسئله جهاد و اقسام جهاد است آنچه در مکه اتفاق افتاد می‌تواند شأن نزول باشد همین جهاد اصغر است جهاد را هم به سه قسم تقسیم کردند گفتند جهاد اصغر است و جهاد اوسط است و جهاد اکبر، چون غالباً ما دسترسی به جهاد اکبر نداریم همین جهاد اوسط را به نام جهاد اکبر برای ماها معرفی می‌کنند مثل آنهایی که به علم تجریدی راه نداشتند این نیمه‌تجربی یعنی مسئله ریاضی را قلّه می‌پنداشتند و خیال می‌کردند ملکه

علوم، ریاضیات است در حالی که ریاضیات در همین قریب همکف است علم همکف همان علم تجربی است یعنی تجربه حسی بعد علم ریاضی بعد تجرید کلامی بعد تجرید فلسفی بعد تجرید عرفان نظری بعد قلّه‌اش هم علم شهودی، اینها چون به بالاتر دسترسی نداشتند خیال می‌کردند که ریاضیات ملکه علوم است ما هم غالباً هم به آن قلّه دسترسی نداریم این جهاد اوسط را جهاد اکبر می‌نامیم.

روایت معروف وجود مبارک رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «الجهاد الأكبر [۱۴]» این جهاد اکبر نسبی است جهاد اصغر همین است که انسان با دشمن بیرون می‌جنگد که معروف است جهاد اوسط این است که با «أعدی عدوک نفسک الّتی بین جنبیک [۱۵]» جهاد کنیم در روایات هم آمده است که «جاهدوا أهواءکم كما تجاهدون أعداءکم [۱۶]» همان طوری که با دشمن بیرون می‌جنگید با دشمن درون هم که هوس است بجنگید این جهاد اوسط است که انسان سعی می‌کند آدم عادل باتقوای خوبی باشد همین! این جهاد اوسط در حدّ تأمین رهنوشه و زاد است که فرمود: ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ [۱۷] زاد و توشه تهیه کنید جهاد اوسط برای تهیه توشه است تقوا توشه است عدالت توشه است عبادت توشه است توشه مستحضرید برای راه است که انسان را به مقصد برساند خب اگر ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ زاد تهیه کردید این سؤال از آن به بعد مطرح است که خب ما زاد و توشه تهیه کردیم که کجا برویم؟ پس مقصدی هست (یک) حالا که به مقصد رسیدیم مقصود ما در آن مقصد چیست؟ (دو) این دو، مانده است آن را می‌گویند جهاد اکبر.

جهاد اکبر این نیست که انسان تلاش و کوشش بکند در حدّ شیخ انصاری بشود آدم خوب بشود، جهاد اکبر این است که در حدّ بحرالعلوم بشود ببیند یک وقت انسان تلاش و کوشش می‌کند می‌شود منتظر ولیّ عصر بله، این می‌شود جهاد اوسط، یک وقت هر وقت خواست خدمت حضرت برسد می‌رسد آن می‌شود جهاد اکبر، هر وقت خواست بهشت را ببیند می‌بیند هر وقت خواست جهنم را ببیند می‌بیند.

بیان نورانی حضرت امیر در خطبه همّام که فرمود: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ [۱۸]» همین است هر وقت خواست در جهنم را باز کند ببیند چه کسانی دارند

می‌سوزند ببینند، هر وقت خواست در بهشت را باز کند ببیند چه کسانی متنعم‌اند می‌بینند، جهاد اکبر تلاش و کوشش بین عقل است و قلب نه بین عقل و نفس بین حکمت است و عرفان نه اینکه می‌خواهد آدم خوب باشد آدم خوب است این کف آن است این اولش شرطش است نمی‌خواهد بفهمد، می‌خواهد ببیند، در قرآن که آمده ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾ [۱۹] اگر آن راه را طی کرده باشید هم‌اکنون جهنم را می‌بینید نه اینکه بعد از مرگ می‌بیند، بعد از مرگ کافر هم می‌بیند می‌گوید: ﴿رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا﴾ این جهاد اکبر عبارت از انتقال از مفهوم به مشهود است خیلی از بزرگان ما می‌شوند جامع معقول و منقول اما اوحدی از اهل معنا هستند که جامع معقول و منقول و مشهودند آن برای اوحدی است یعنی واقعاً بهشت را ببیند واقعاً جهنم را ببیند.

بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در خطبه همّام متأسفانه سید رضی گوشه‌ای از این را نقل کرد و تقطیع کرد آن خطبه که دارد مردان الهی کسانی‌اند که «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ» رفتند، رفتند، تا به «باب السلامة» [۲۰] «رسیدند آن هم گوشه‌ای از همین خطبه همّام است منتها ایشان تقطیع کرده اگر کسی مجموعه خطبه را یکجا ببیند آن‌گاه می‌فهمد چرا «فَصِصِقَ هَمَّامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا» بیهوش شد و افتاد و مُرد، بنابراین جهاد اکبر که در دسترس ماها نیست این است که انسان از مفهوم به مشهود منتقل بشود یعنی هم‌اکنون جهنم را ببیند هم‌اکنون بهشت را ببیند، هم‌اکنون زوزه‌های کلاب جهنم را بشنود حارثه بن مالک ادّعا کرده در محضر پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلّم)، پیغمبر هم تصدیق کرد فرمود: «عَبْدُ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ أَبْصَرَتْ فَأَثْبُتُ» [۲۱] «اینکه مرحوم کلینی در جلد دوم کافی نقل کرده که حارثه بن مالک گفت من گویا عرش خدا را می‌بینم گویا زوزه سگان جهنم را می‌شنوم.

عواء یعنی زوزه اینها که مثل سگ درندگی می‌کنند کلاب نازند و زوزه می‌کشند اینها که بیان ندارند اینها عوا دارند اینها نهیق دارند من اینها را می‌شنوم حضرت فرمود: «عَبْدُ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ أَبْصَرَتْ فَأَثْبُتُ» «این می‌شود جهاد اکبر، پس جهاد اوسط این است که آدم با نفس راه پیدا کند بشود آدم خوب، بشود باتقوا، بشود عادل، رهتوشه

تهیه کرده زادراه تهیه کرده این ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ نشان می‌دهد که از این به بعد هم خبری هست برای اینکه آدم زاد را برای چه می‌خواهد الآن کسی مشهد مشرف می‌شود بالأخره رهتوشه‌ای می‌خواهد خوب رهتوشه‌اش برای این است که او را تا مشهد برساند از آن به بعد چطور؟ از آن به بعد مقصودی دارد زیارت امام است این نرفته مشهد که بگردد رفته به حضور حضرت برسد تا مشهد رفتن توشه می‌خواهد مشهد، مقصد است مقصود او زیارت ثامن الحجج (علیه السلام) است پس ما راهی داریم و یک زادراه، مقصدی داریم و یک مقصود، تقوا و آدم خوب شدن و عادل و باتقوا شدن، راه است پس معلوم می‌شود بالاتر از راه، چیز دیگر هم هست ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ یعنی بدان که بعد از اینجا هم قلّه‌ای هست منتها آن را برای اوحدی گفتند، اوحدی را گفتند: ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾ مقصود این است که ما بهشت را هم‌اکنون ببینیم، جهنم را هم‌اکنون ببینیم و اهل بهشت و اهل جهنم را ببینیم اینها قلّه جهاد است بنابراین جهاد از مرتبه ضعیف شروع می‌شود جهاد اصغر است بعد جهاد اوسط است بعد جهاد اکبر، البته شأن نزول این و تطبیق این نسبت به همان جهاد اصغر است که مردم مکه مبتلا بودند و مجاهدت می‌کردند و ذات اقدس الهی آنها را دعوت به صبر و بردباری کرد فرمود اگر شما مؤمن بودید و عمل صالح انجام دادید یعنی دو کار کردید هم حُسن فاعلی هم حُسن فعلی، هم آدم خوب بودید یعنی جانتان پاک بود بالایمان، هم کار خوب کردید یعنی واجب‌ها را انجام دادید و محرّمات را ترک کردید یعنی حُسن فعلی، اگر حُسن فاعلی بود به عنوان ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ و حُسن فعلی بود به عنوان ﴿عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ من هم دو کار می‌کنم شما که معصوم نیستید خیلی از شما عادل هم نیستید بالأخره لغزش‌هایی دارید ما هیچ کدام آن لغزش‌های شما را به حساب نمی‌آوریم ما آن لغزش‌ها را می‌پوشانیم در صورتی که حق مردم را ضایع نکرده باشید ظلمی نکرده باشید ما آن لغزش‌های شما را می‌پوشانیم بعد شما را به عنوان اینکه دارای اعمال صالحه هستید به محکمه دعوت می‌کنیم می‌خواهیم بسنجیم وقتی هم بخواهیم بسنجیم آن اعمال ضعیفتان را روی ترازو نمی‌آوریم شما اگر هزارتا عمل دارید، صدتا عمل دارید از ریز و درشت ما فقط آن درشت‌ها را حساب می‌کنیم بقیه را به حساب آن درشت‌ها به شما جزا می‌دهیم شما این دستفروش‌ها که طبق دارند و میوه دارند هر طبقی بالأخره مثلاً پنج، شش عدد آن درشت

است خب اگر کسی بخواهد کریمانه با این سیبفروش معامله کند آن پنج، شش تا بی که درشت است را قیمت می کند بقیه را هم مثل همان می خرد این حساب کریمانه است فرمود بالأخره شما هزارتا عمل داشته باشید پنج، شش تا بی آن برجسته است ما همه را هم به حساب آن پنج، شش تا از شما می خریم این ﴿وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ است به ارزش آن احسن اعمال با شما محاسبه می کنیم این می شود ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا﴾ [۲۲] دیگر از این بالاتر فرضی ندارد فرمود آن زشتی هایتان را که ما به حساب نمی آوریم این خوبی هایتان هم آن ضعیف هایتان را هم مثل متوسط نمی خریم بلکه ضعیف و متوسط را مثل آن احسن می خریم این می شود کریمانه برخورد کردن، این می شود با خدای کریم معامله کردن که فرمود اگر کسی این کار را بکند ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ (یک) از نظر عقیده باید پاک باشد حُسن فاعلی ﴿وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ از نظر عمل هم باید واجب هایش را انجام بدهد محرّمات را ترک بکند این کار را بکند ما هم سه کار می کنیم آن لغزش های او را می پوشانیم مُکفّر سیئاتیم «یا مُکفّر السيئات [۲۳]» این کار را می کنیم و دو کار دیگر هم می کنیم همه اعمالشان را قبول می کنیم و اما همه اعمال را به حساب برجسته ترین اعمالشان پاداش می دهیم ﴿وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ بالأخره در هزارتا عمل، یکی، دوتای آن خیلی برجسته است ما همه را به حساب همان دو عمل پاداش می دهیم. قسمت ۲/ عنکبوت

جریان جهاد حالا که ما دستمان به آن قلّه نمی رسد این اولی و دومی را باید رعایت کنیم دومی که وظیفه عمومی ماست مواظب باشیم که بالأخره اعدا عدو ما که نفس است حرف او را گوش ندهیم با او بجنگیم - ان شاء الله - مشکلی پیدا نکنیم.

عمده آن است که طبق شأن نزول این آیات در مکه نازل شد فشاری هم که برای عمّار و امثال ذلک بود اینها به عنوان شأن نزول این آیات است ما هم در محرّم هستیم جریان سیدالشهداء (سلام الله علیه) هم مطرح است الآن آنچه مسئله روز ماست جهاد اصغر است البته اگر کسی در جهاد اوسط تا حدّی توفیق پیدا کرد این می تواند در جهاد اصغر موفق بشود ما الآن در جریان محرّم و در جریان سیدالشهداء هستیم و شما بزرگواران هم

رهبران شیعه هستند که به لطف الهی نهضت حسینی را باید بررسی کنید اما حیف است که عزاداری پسر پیغمبر به همین مسائل عاطفی و گریه کردن و اینها ختم بشود ببینید دین آمده مسئله جهاد را در ردیف بهترین عبادت‌های ما قرار داده ما یک عبادت رسمی داریم به عنوان اعتکاف که خود پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در دهه آخر ماه مبارک رمضان می‌رفتند مسجد و معتکف می‌شدند این اعتکاف اقلش سه روز است اکثرش حدّ خاصی ندارد. این اعتکاف به عنوان یک عبادت رسمی است مرزی دارد، اقلش سه روز، در کتاب جهاد ملاحظه فرمودید بحثی از مباحث کتاب جهاد به رابطه برمی‌گردد این را عرض می‌کنم برای اینکه این عزیزانی که با پژاک در مرزها یا مرز کردستان یا مرزهای شمال غربی دارند کار می‌کنند همین‌ها اگر دسترسی به اینها پیدا کردید اینها را واقعا باید تشویق بکنید این مرزداری نظیر اعتکاف یک عبادت رسمی است اگر کسی بخواهد مرزدار باشد رابطه داشته باشد اقلش سه روز است اکثرش چهل روز است حالا بعد از چهل روز حکم جهاد را پیدا می‌کند [۲۵] چیز دیگر است. یک وقت است کسی می‌رود در مسجد سه روز عبادت می‌کند می‌شود معتکف، یک وقت کسی سلاح دست می‌گیرد می‌رود مرز را نگه می‌دارد که پژاک و امثال پژاک مزاحم نشوند می‌شود مرابط، دین هم برای مرابطه، حکم فقهی دارد حدّش را مشخص کرده مرزش را مشخص کرده ثوابش را مشخص کرده اعتکاف در مسجد را هم حدّش را مشخص کرده ثوابش را مشخص کرده نباید از مسجد بیاید بیرون مگر برای ضرورت آن هم نباید مرز را ترک کند مگر برای ضرورت این طور است می‌بینید مهم‌ترین عبادت ما که اعتکاف است به قدری اعتکاف مهم است که روزه که از ارکان پنج‌گانه دین ماست تازه شرط اعتکاف است همان طوری که وضو، شرط نماز است روزه با اینکه از آن مبانی خمس دین است تازه شرط اعتکاف است اعتکاف چه جلال و عظمتی دارد که تازه روزه شرط آن است این اعتکاف که سه روز است و روزه، شرط آن است مشابه این در مرزهاست این مسئله روضه‌خوانی چیزی نیست که انسان خودش مطالعه بکند برود منبر، ما پذیرفتیم که وجود مبارک سیدالشهداء از رسول خدا(صلوات الله و سلامه علیهما) است که «حسین مّنی [۲۶]» «خب پیغمبر چه کار کرد؟ پیغمبر فرمود باید نماز بخوانید آمده نماز خوانده، فرمود: «صلّوا کما رأیتمونی اصلی [۲۷]» فرمود باید حج بروید همه را جمع کرده برده سرزمین وحی فرمود: «خذوا عنّی

مناسککم [۲۸] «آن غزوه‌ها و امثال ذلک که بر حضرت تحمیل کردند خب مردم از نزدیک دیدند اما این جهاد را، این استقلال را، این حریت را، این امنیت را، این عظمت را، این شهادت را بالأخره کسی باید باشد به مردم یاد بدهد بگوید مردم از من مبارزه را، استقلال طلبی را، آزادی را، امنیت را یاد بگیرید این برای آن ذوات قدسی میسر نشد سالار شهیدان (صلوات الله و سلامه علیه) آمده به میدان با همه تشکیلات و جلال و شکوهش فرمود: «ایها الناس خذوا عنی استقلالکم و دفاعکم و جهادکم و حریتکم و شهادتکم» «مردم دین، جهاد آورده، شهادت آورده، استقلال طلبی آورده، آزادی خواهی آورده ببینید چیست آن حرف‌هایی که در کتاب‌هاست که کافی نیست اگر کافی بود که پیغمبر مکه نمی‌رفت نمی‌فرمود: «خذوا عنی مناسککم» «شما شنیدید شهادتی هست اما نمی‌دانید که شهادت یعنی چه» «خذوا عنی شهادتکم» «استقلال مملکت را شنیدید اما نمی‌دانید چطوری دین را مستقل کرد» «خذوا عنی استقلالکم» «شنیدید ملّتی باید آزاد باشد اما آزادی را که نچشیدید» «خذوا عنی حریتکم» «آن خواهرش (سلام الله علیها) هم همین طور است این جریان عقیده بنی‌هاشم برای هر دو هست هم حسین بن علی عقیده بنی‌هاشم است هم زینب کبرا این «تاء» که «تاء» تأنیث نیست این «تاء»، «تاء» مبالغه است می‌گوییم آدم، خلیفه الله است نمی‌گوییم خلیف الله است این خلیفه الله یعنی خیلی لیاقت دارد جانیشینی ذات اقدس الهی را داشته باشد «تاء»، «تاء» مبالغه است هم حسین بن علی عقیده بنی‌هاشم است هم زینب کبرا عقیده بنی‌هاشم است هم این می‌گوید «خذوا عنی شهادتکم» «هم او می‌گوید «خذوا عنی اسارتکم» اینکه می‌بینید عده‌ای در اسارت بیگانگان و صدام بودند و خم به ابرویشان نیامد برای اینکه از زینب کبرا (سلام الله علیها) شنیدند «خذوا عنی اسارتکم» آدم وقتی آزاده می‌شود چطور آزاده باشد، وقتی شهید می‌شود چطور شهید بشود اینها یک مکتب عمیق علمی است اینها باید در منبرها گفته بشود البته آن عزاداری و اشک و سینه زدن و ناله کردن که فخر همه ماست اما بالأخره این آمده بگوید «خذوا عنی شهادتکم» وگرنه این همه انبیا را کشتند چطور خبری از آنها نیست ﴿قَتَلَهُمُ الْاَنْبِیَاءَ بِغَیْرِ حَقٍّ﴾ [۲۹]، ﴿وَيَقْتُلُونَ النَّبِیِّنَ بِغَیْرِ حَقٍّ﴾ [۳۰] اما این طور نیست کسی برایشان در عالم به سر و سینه بزند هفتاد میلیون خاک شدند در جنگ جهانی اول و دوم اما آن ۷۲ نفر کلّ عالم را گرفتند با اشک محض، با روضه محض، با مدّاحی محض

نیست باید این مکتب باز بشود که این چه چیزی آورده که این ۷۲ نفر همچنان مانده‌اند بیش از هزار سال، این هفتاد میلیون همین طور رفتند خاک شدند که خاک شدند آنها هم مظلومانه کشته شدند این طور نیست که در جنگ جهانی این بیچاره‌ها که خاک شدند تقصیری داشته باشند بنابراین یک وقت می‌بینید هفتاد میلیون خاک می‌شوند خبری نیست، ۷۲ نفر شهید می‌شوند و کلّ عالم را تسخیر می‌کنند الآن در محرمیم شما بزرگواران باید بگویید حسین بن علی گفت مردم! همان طوری که جدّم رفته مکه گفت حج را از من یاد بگیرید الآن شهادت را از من یاد بگیرید یکی از برکات، همان جریان غزه بود که این روزها شنیدید این برای جهان پیام داد آن که در قتلگاه فرمود: «إن لم یکن لکم دین و کنتم لاتخافون المعاد فکونوا أحراراً فی دنیاکم هذه [۳۱]» این به شیعه گفته، به سنی گفته، به مسیحی گفته، هر جای عالم سخن از مبارزه حق علیه باطل باشد نام حسین بن علی (صلوات الله و سلامه علیه) می‌درخشد. قسمت ۲/عنکبوت

عدالت در اخلاق

آنچه فضیلت است عدل است یعنی انسان بداند جای اشیاء کجاست جای اشخاص کجاست جای افعال کجاست هر شیء هر فعل هر شخصی را در جای خود قرار بدهد مستحضرید که عدل از بهترین فضایل نفسانی و اخلاقی است و مبنای بسیاری از مسائل حقوقی است و مفهوم عدل هم کاملاً شفاف و روشن است اما حقیقت العدل فی غایة الخفاء است زیرا عدل معنای شفاف و روشنش این است که «وضع کلّ شیء بحسبه» اما جای اشیاء کجاست جای اشخاص کجاست جای افعال کجاست غیر از اشیاء آفرین و اشخاص آفرین کسی می‌تواند عادل باشد؟ جای زن کجاست جای مرد کجاست جای عالم کجاست جای غیر عالم کجاست جای موحد کجاست جای ملحد کجاست جای شراب کجاست جای سرکه کجاست جای گوسفند کجاست جای خوک کجاست آیا اینها هر دو حلال‌اند آیا هر دو حرام‌اند جای اشیاء جای اشخاص جای افعال را کسی می‌داند که خالق باشد و هو الله لذا هیچ کس نمی‌تواند بگوید قانون من عدل محور است الا در فضای شریعت در بحثهای قبل هم داشتیم که این جریان حقوق بشر موادّ حقوقی دارد (یک) مبنای حقوقی دارد (دو) ولی چون فاقد منبع حقوقی است صبغه

علمی ندارد (سه) یعنی پای این حقوق بشر به جایی بند نیست مبانی حقوق عبارت از عدل است استقلال است آزادی است زندگی مسالمت‌آمیز است حُسن همجواری است [حفظ] فضای زیست است [حفظ] محیط زیست است اینها مبانی حقوقی است از این مبانی آن مواد را استنباط می‌کنند برجسته‌ترین مبنا مسئله عدل است که از همه مهم‌تر و دلپذیرتر است و مفهوم عدل هم خیلی شفاف و روشن است اما «و کُنْهه فی غایه الخفاء» [۲] حقیقت عدل از پیچیده‌ترین حقایق است زیرا حقیقت عدل عبارت از «وضع کلّ شیء فی موضعه» است و جای اشیاء را غیر از خالق اشیاء کسی نمی‌داند.

این بندگان رحمان در هسته مرکزی عدل زندگی می‌کنند و عدل فضیلت است نه اعتدال الآن شما می‌بینید نظام سرمایه‌داری غرب بر اساس اعتدال است نه بر اساس عدل یکی از مبانی اقتصادی آنها تقاضا و عرضه است اگر تقاضا زیاد بود کالا گران‌تر می‌شود تقاضا کمتر بود کالا ارزان می‌شود این کار کاری است بر خلاف عدل روزی الهی را باید به طور متوسط با یک سود معقول مقبول در اختیار بشر قرار داد اگر یک وقت مردم محتاج شدند شما گران‌تر بفروشید وقتی احتیاجتان کمتر شد ارزان‌تر بفروشی این یقه مردم را گرفتن است این حلقوم مردم را گرفتن است این فشار بر مردم آوردن است از اصول بسیار بد، مسئله تقاضا و عرضه است این تقاضا و عرضه، اعتدال است اما اگر ما بر اساس عدل زندگی بکنیم نیاز جامعه را باید برآورده کرد این چنین نیست که حالا در ایام عید تقاضا زیاد شد ما کالا را گران بکنیم یا مسکن را گران بکنیم یا وسیله نقلیه را گران بکنیم اینها بر اساس اعتدال است که بسیار مذموم است آنچه بسیار محمود و ممدوح است عدل است که مشکل مردم را می‌تواند حل بکند اگر کسی عبادالرحمان شد بیش از آن مقداری که دیگران از زراندوزی لذت می‌برند اینها از انفاق لذت می‌برند ﴿إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا﴾ بر اینها تحمیل نیست بر اینها تشریف است ما موظفیم عادل باشیم نه معتدل غربی یعنی بر اساس تقاضا و عرضه زندگی کنیم کسی بار زایدی را بر سر و صورتش حمل بکند برای اینکه مردم یا عوام این طور قیافه را قبول دارند خب این چه عدلی است این چه عقلی است این چه عبادالرحمانی است؟! غرض این است که انسان باید عادلانه و عادلانه زندگی بکند بر محور عدل زندگی بکند

نه بر محور اعتدال حالا او گران می‌فروشد چون تقاضا و عرضه است این یکی قیافه‌اش را این طور در می‌آورد بر اساس تقاضا و عرضه است چون این طور عوام می‌پسندند خیلی فرق است بین عدل و اعتدال.

مطلب اولی درباره انفاق بود دومی فرق عدل و اعتدال بود سومی آن است که ما گذشته از اینکه موظفیم عادل باشیم در مقام وصف باید بکوشیم عادل باشیم در مقام قوا البته آن خیلی مقدور ما نیست ولی تا آنجا که ممکن است باید در تحصیل آن بکوشیم. عدل در قوا مستحضرید غیر از عدل در اوصاف است غیر از عدل در افعال است عدل در قوا این است که برخیها این نیروهای علمی و عملی که دارند برخیها افراطی‌اند بعضی تفریطی‌اند بعضی در هسته مرکزی عدل قرار دارند در مسئله استعداد و فهمیدن مطلب بعضیها افراطی‌اند بعضی تفریطی‌اند بعضی در هسته مرکزی عدل‌اند می‌بینید بعضیها دارای جُربزه‌اند جُربزه از بدترین چیزهای درس خواندن است جُربزه این است که این ذهن انسان مثل یک گنجشک نوظهور از شاخ به شاخ از شاخه به شاخه از شاخه به شاخه از شاخه به شاخه از شاخه به شاخه از اینک حق این شاخه را عملی بکند از این مطلب به مطلب دیگر می‌پردازد ذهن آرام نیست هنوز استاد مطلبی را طرح نکرده اشکال می‌کند هنوز جواب را ننشیده وارد یک شعبه دیگر می‌شود این چنین طلبه یا دانشجویی به زحمت دانشمند بشود برای اینکه ذهن آرامی ندارد این ذهن زودپرواز او را به زحمت می‌اندازد. ذهن دیرپرواز هم که افراد کودن‌اند آنها هم بعید است به جایی برسند گُندپرواز نظیر آن پرنده‌های بال و پر شکسته‌اند که به زحمت کسی باید دست اینها را بگیرد از شاخه‌ای به شاخه دیگر ببرد این کودنی مانع رشد است آن جُربزه مانع رشد است آن استعدادی که در هسته مرکزی عدل باشد به آن می‌گویند حکمت این حکمت نه حکمت نظری است نه حکمت عملی است از سنخ معرفت و دانش نیست از سنخ قوه است این نیرو اگر یک نیروی عادلانه باشد حرف را تا خوب بررسی نکرده نه تصدیق می‌کند نه تکذیب و تا حرف استاد یا آن طرف تمام نشده شروع نمی‌کند به اعتراض یا قبول یا نکول، چنین کسی چه در حوزه چه در دانشگاه بالآخره موفق می‌شود و دانشمند آینده خواهد بود این از بهترین برکات الهی است که انسان دارای استعدادی باشد صابر نه خودش صابر باشد این استعداد صابر باشد زود تصدیق نکند زود تکذیب نکند زودپرواز نباشد دیرپرواز نباشد نه کودن باشد نه جُربزه‌ای

این بخش حکمت است. در بخش انفاق کردن همین طور است در بخش نکاح همین طور است در شهوت این طور است در غضب همین طور است یک وقت است می بینید کسی طبق مصالحی برای پیشرفت کیان اسلام با افرادی از قبایلی ازدواج می کند مثل وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) یک وقت است نه، کسی شره است ولو حلال اگر حلال هم باشد از نظر تحلیلات دقیق عقلی او عادل نیست به یک زن و دو زن و سه زن و اینها اکتفا نمی کند به منقطع و دائم اکتفا نمی کند این کسی است که در شهوت گرفتار طغیان است این ولو حلال است معصیت نکرده اهل بهشت است اهل جهنم نیست ولی در تحلیلات دقیق فلسفی او عادل نیست یعنی این قوه شهوتش سرکش است در اقتصاد هم همین طور است در جنگ و مبارزه هم همین طور است بعضیها اصلاً نترسند متهورند این تهوّر یک چیز بسیار بدی است یعنی خود را به خطر انداختن بی جهت؛ همان طوری که یک انسان خائف گرفتار ضعف قوه دفاعی است یک انسان متهور هتاک هم که باکش نیست این گرفتار افراط قوه دفاعی است در قوه دفاعی دو طرف است در قوه شهوی دو طرف است در قوه اقتصاد دو طرف است در قوه شهوت و نکاح دو طرف است که آنها خارج از بحث ماست و در قوه فهم و استدلال و استنباط هم دو طرف است ذهن زودپرواز هرگز محقق نمی شود و ذهن کودن دیرپرواز هم هرگز محقق نخواهد شد البته لطف الهی در تغییر و تبدیل همیشه همراه بندگان صالح است. غرض آن است که ما یک هسته مرکزی عدل داریم در قوا که بحثش در این آیات نیست یک هسته مرکزی عدل داریم در اوصاف و افعال که بحث عبادالرحمان شامل آن می شود یک تفاوت عمیق اخلاقی یا فقهی و حقوقی بین عدل و اعتدال است که اشاره شده عبادالرحمان عادل اند نه معتدل و این عدلشان هم در همه این اوصاف است هم از افراط می پرهیزند هم از تفریط، این دو نمونه که ذکر شده است به عنوان حصر نیست به عنوان تمثیل است.

نزاع لفظی آن اعتدالی که الآن مذموم است همان اعتدال تقاضا و عرضه است حالا اگر عرضه زیاد شد این باید تقاضا کند؟ اگر عادل باشد نمی کند دیگر می گوید این مقدار برای من بس است این زراندوزی برای چیست؟! این تعدد ازدواج منقطع و دائم برای چیست؟! این اسراف در مال و زندگی برای چیست ولو حلال، ولو حلال باشد

مگر آدم باید هر چه در سر سفره است مصرف بکند؟! خب بزرگان اخلاقی ما که می‌گویند اعتدال منظورشان از اعتدال همین عدل است اما نظام سرمایه‌داری غرب می‌گوید عدل بی‌عدلی ما کاری به عدل نداریم ما کار به اعتدال داریم ما تقاضا و عرضه می‌خواهیم می‌گوییم آقا این گران می‌شود ظلم است می‌گوید من چه کار دارم ظلم می‌شود من کار به تقاضا و عرضه دارم شما بگویید ایام فروردین است مسافرت زیاد است این ظلم است [که کرایه زیاد بگیری] این ندارد این قدر کرایه بدهد می‌گوید من چه کار دارم این اعتدال یعنی تقاضا و عرضه آنکه بزرگان اخلاقی ما می‌گویند این عبارت آخری از عدل است آن کاری به تقاضا و عرضه ندارد این وقتی می‌بیند چیزی مشتری زیاد شد بازار کم شد بازار سیاه شد چه ارز باشد چه غیر ارز باشد گران می‌گوید، دارو وقتی کم شد گران می‌دهد می‌گوید این ندارد بیمار است در حال خطر است می‌گوید به من چه این با تقاضا و عرضه می‌خواهد مال جمع بکند و صریح هم می‌گویند این نظام سرمایه‌داری غرب می‌گویند ما چه کار داریم او ندارد ما با تقاضا و عرضه داریم زندگی می‌کنیم و همین طور هم اداره می‌کنند دیگر نفس را بند می‌آورند تا گران بفروشند اینکه دارو قاچاق می‌کند بعد گران می‌فروشد بر اساس چه حساب است بر اساس اعتدال است دیگر یعنی بر اساس تقاضا و عرضه است دیگر، پس این سه چهار مسئله از هم جدا شد. قسمت ۲۷/فرقان

فطری بودن اخلاق

در جریان آفرینش انسان و جهان هرگز در روایات این چنین نیامده که خداوند اشیاء را از عدم خلق کرد بلکه تعبیرات روایی این است که «خَلَقَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ» [۱] «نه «مِنْ لاشیء» بنابراین آفرینش انسان یا جهان از عدم نیست «مِنْ لاشیء» نیست تا محال باشد «لَا مِنْ شَيْءٍ» است یعنی ابتکاری است.

مطلب دوم آن است که انسانها با سرمایه خلق شدند هیچ انسانی بدون سرمایه آفریده نشده هم سرمایه معرفتی و شناخت دارد هم سرمایه گرایشی و روش مند بودن هم بخش اندیشه را با سرمایه مجهز کرد که او با فطرت توحیدی خلق شد ﴿فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ [۲] هم بخش انگیزه را با گرایش آفرید ﴿فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ [۳] آن علوم حوزوی و دانشگاهی است کسبی است اما این دانش توحیدی و گرایش اخلاقی این در

درون همه هست هم سوره «روم» انسان را از نظر اندیشه سرمایه‌دار معرفی کرد فرمود: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ [۴] هم سوره «مبارکه» «شمس» انسان را با گرایش معرفی کرد فرمود: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾ ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ [۵] بنابراین انسان جاهلاً به دنیا نیامده (یک) بی تفاوت هم خلق نشده (دو) هم با سرمایه دانشی خلق شده هم با گرایش ارزشی انبیا هم آمدند این بخش دانش او را اشاره کردند ثوره کردند شکوفا کردند «ویثیروا لهم دفتائن العقول [۶]» هم آن بخش گرایشش را بنابراین نظام نمی‌تواند جبر باشد چه اینکه نمی‌تواند تفویض باشد و تحمیلی هم بر انسان نیست.

مطلب سوم این است که این اصول درباره همه انسانها در هر عصر و مصری هست یعنی هم کلی است هم دائم هیچ انسانی نیست که این دو سرمایه را نداشته باشد چه در گذشته چه در حال چه در آینده کلیت و دوام دو اصل قرآنی است یعنی «کلّ انسانٍ فی کلّ زمانٍ» هم از نظر دانش سرمایه‌دار است هم از نظر گرایش لذا همه به اندازه سرمایه مکلف‌اند. اصل چهارم این است که این سرمایه‌ها یکسان نیست این بیان نورانی که مرحوم کلینی در جلد هشت کافی یعنی روضه کافی نقل کرد همین است که «الناس معادن کمعادن الذّهب والفضّه [۷]» «استعدادها مختلف است دانشها مختلف است گرایشها مختلف است بعضی تیزهوش‌اند بعضی متوسط‌اند بعضی ضعیف‌اند از نظر گرایشها هم همین طور است ولی آن نصاب لازم تکلیف را همه دارند اگر یک وقت در اثر علل و عواملی برخی از این نصابها آسیب ببینند تکلیف هم رخت برمی‌بندد بر اساس «رُفِعَ عَنِ امّتی تسع [۸]» «اگر سهو بود نسیان بود جهل قصوری بود اضطرار بود الجاء بود اجبار بود» «رُفِعَ عَنِ امّتی» «وگر نه تکلیف است».

اصل پنجم این است که این اختلاف از بهترین برکات حُسن نظام عالم است یعنی اگر گرایش مردم همه در یک حد بود و یک چیز بود همه استعداد مهندسی می‌داشتند و این گرایش را می‌داشتند خب همه می‌شدند مهندس و اولین نقص جامعه این است که همه یک رشته دارند همه می‌شدند روحانی، همه می‌شدند طبیب، همه می‌شدند کشاورز، همه می‌شدند دامدار همه در یک حد باشند نقص یک نظام است جامعه همه مشاغل را

می‌خواهد و مشاغل را نمی‌شود بر مردم تحمیل کرد که شما حتماً باید این کار را داشته باشید کارها را جامعه و افراد مطابق ذوق و گرایش خود آزادانه انتخاب می‌کنند «کُلُّ مَيْسَرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ» [۱۰] [۹] «و این از بهترین برکات الهی است و هیچ کدام از اینها هم باعث فخر نیست ذات اقدس الهی این نظام را با این وضع متنوع آفرید تا نظام، نظام احسن باشد حالا چه کسی سواره به مقصد می‌رسد چه کسی پیاده در دنیا روشن نیست یکی از بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که در نهج‌البلاغه است این است که «الغنیُّ و الفقرُ بعدَ العرضِ علی الله» [۱۱] «چه کسی سواره است چه کسی پیاده است چه کسی موفق است چه کسی کم‌توفیق است این در ﴿يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ [۱۲] معلوم می‌شود ممکن است کسی در حوزه شهرتی داشته باشد ولی در آخرت پیاده بیاید یک روحانی زحمتکش در روستایی به بیان احکام شرعی و اداره امور مردم آن منطقه می‌پردازد این در قیامت سواره بیاید اینها در دنیا روشن نیست «الغنیُّ و الفقرُ بعدَ العرضِ علی الله» بنابراین اختلاف، ضروری است اگر همه ذوق فقهی داشته باشند ذوق اصولی داشته باشند همه ذوق طبّی داشته باشند اولین نقص جامعه است بالأخره جامعه همه این رشته‌ها را می‌خواهد و هر کسی برابر آن اندازه‌ای که خدا به او داد مسئول است هرگز کسی که دارای درجه ده استعداد است از او خدا توقع ندارد که چرا کار درجه یازده یا دوازده را نکردی تکلیف هر کسی هم مطابق با آنچه است خدای سبحان داده است، خوب چه نظامی از این بهتر! نظامی از این زیباتر و احسن ممکن نیست. می‌ماند استعدادهای شخصی اگر کسی سؤال بکند که چرا فلان کس استعدادش پنج درجه است فلان کس استعدادش ده درجه می‌گوییم بسیار خوب حالا ما عوض می‌کنیم آن که استعدادش ده درجه است می‌شود پنج درجه آن که استعدادش پنج درجه است بشود ده درجه تازه اول سؤال است بگوییم همه در یک حد باشند این تساوی باعث نقص است چرا او کم این است زیاد بسیار خوب، این کم باشد آن زیاد الاشکال، الاشکال؛ خصوصیت‌های موردی که در بحث‌های کلی نمی‌گنجد خانواده اثر دارد محیط اثر دارد تربیت فامیلها اثر دارد اینها باعث می‌شود کسی در جایی که امکانات پرورش کم است امکانات آموزش کم است امکانات تهذیب و تزکیه کم است متوسط در بیاید. اینها پاسخ بعضی از سؤالات گذشته است. قسمت ۵/شعرا

نتیجه گیری

با عنایت به روندی که در چکیده این مقاله ذکر گردید برای آنکه انسان بتواند رفتار خویش را سرپرستی و هدایت نماید به چند مورد بایستی توجه ویژه نماید

اساسا فرایند تصمیم گیری را بدانند و آشنا شود

توجه نماید که در این فرایند تصمیم گیری مانند هر فرایند دیگر اگر مراحل بطور کامل صورت نگیرد نتایج اصلی و صحیح را نمیدهد و این اتفاق زمانی که تصمیم گیری بطور میانبر شکل میگیرد رخ میدهد مثلا تصمیم گیری پس از مرحله تصور، تخیل، توهم و ظن و گمان و تمثیل و ... بدون گذر از مرحله تعقل ناقص و ابتر است

از دیدگاه نظر و عمل ما دو حیطة کاملا جدا از هم داریم به این معنی که آنکه علم لازم را داشت تنها در مرحله عقل نظری قوی است و هیچ دلیلی برای بروز عمل و رفتار صحیح موجود در بخش عقل عملی را ندارد اما آنکه نتایج مرحله علمی و نظری را با جان و دل خود پیوند داد و به اعتقاد و باور و ایمان تبدیل کرد میتواند تصمیم گیری صحیح انجام دهد و اراده عمل بنماید .

اما اخلاق با دید گسترده ای که به حرکت و صیوریت انسان دارد در راه رسیدن به هدف نهائی انسان، موانع موجود در قوای نفسانی وی را میشناسد و راههای مقابله و راهنمایی و هدایت آنها را طی میکند تا تصمیم گیری و رفتار بر اساس معیارهای عدل و ارزشمندی بروز کردار و عمل صورت گیرد .

در این میان قوای غضبیه و شهوانیه (و سایر قوای متبعه) با تکیه بر عقل و عقلانیت گزینش و انتخاب میگردند تا صورت پذیری رفتار و عمل را سبب گردند .